

برنامه

فصل اول : مواضع عام ما

- ۱- مقدمه ۳
- ۲- تاریخ چند هزار سالهء مبارزهء طبقاتی، تاریخ حرکت از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی است ۶
- ۳- دولت، وسیلهء سرکوب طبقات حاکم است ۷
- ۴- مبارزهء طبقاتی موتور اصلی تکامل جوامع است ۸
- ۵- تولید اجتماعی در تضاد با مالکیت خصوصی است ۸
- ۶- سوسیالیسم اولین فاز گذار به اجتماعی شدن وسائل تولید و مبادله است ۸
- ۷- کمونیسم فاز عالی اجتماع بشری است ۹
- ۸- جهان بینی ما ۹
- ۹- انقلاب مداوم ۱۰

فصل دوم: وضعیت جهان کنونی:

- ۱- عصر امپریالیسم فراملی ها ۱۲
- ۲- وضعیت کشورهای پیرامونی ۱۳
- ۳- وضعیت کشورهای امپریالیستی ۱۴
- ۴- اوضاع ایران ۱۶

- ۱۶ - موقعیت جهانی.....
- ۱۸ - بورژوازی.....
- ۱۹ - طبقه کارگر.....
- ۲۰ - زنان.....
- ۲۱ - جوانان.....
- ۲۱ - ملیت‌ها.....
- ۲۲ - خرده بورژوازی روستائی ایران.....
- ۲۴ - تحصیل کرده ها.....

فصل سوم: اوضاع جنبش جهانی کمونیستی و سوسیالیسم:

- ۲۵ - ۱- نگاهی به تاریخ سوسیالیسم.....
- ۲۸ - ۲- جنبش کمونیستی جهانی در حال حاضر.....
- ۳۰ - ۳- جنبش کمونیستی ایران.....

فصل چهارم: برنامه مشخص و تاکتیک های ما:

- ۳۴ - ۱- برای انقلاب کردن به حزب کمونیست نیاز است.....
- ۳۴ - ۲- روند ایجاد حزب واحد پیشرو طبقه کارگر.....
- ۳۵ - ۳- برنامه ما برای هدایت جنبش های کارگری و توده ای.....
- ۳۵ - جنبش کارگری.....
- ۳۶ - جنبش زحمتکشان روستا.....
- ۳۷ - جنبش زنان.....
- ۳۷ - جنبش جوانان.....
- ۳۸ - مسئله کودکان.....
- ۳۸ - ملل تحت ستم و جنبش های ملی در ایران.....
- ۳۸ - خواست های دمکراتیک.....
- ۳۹ - ۴- مبارزه با دخالت امپریالیسم در امور داخلی ایران.....
- ۳۹ - ۵- راه انقلاب ایران.....
- ۴۰ - ۶- ما و انقلاب جهانی.....
- ۴۰ - ۷- دوستان و دشمنان انقلاب ایران.....

فصل اول

مواضع و برنامه عام ما

۱- مقدمه:

تشتت نظری و سازمانی بارزترین مشخصه جنبش کمونیستی جهان و ایران است. این امر خود را در قالب وجود احزاب و سازمان‌های گوناگون و در نتیجه برنامه‌های متعدد، متجلی می‌سازد. برنامه‌هایی که علیرغم داشتن نکات مشترك و افتراق، فاقد توانمندی، کیفیت و برائی لازم جهت ایجاد وحدت نظری و سازمانی این نیروها بوده و قادر نیستند این جویبارهای پراکنده را متمرکز نموده و به شط و نیروی مادی لازم جهت تغییر وضعیت ناهنجار کنونی تبدیل نمایند.

احزاب و سازمان‌های موجود در ایران نیز به تنهایی فاقد اوتوریتیه نظری و سازمانی جهت متحد ساختن بخش‌های پراکنده جنبش کمونیستی و کارگری بوده و به تشکلاتی در حاشیه جنبش کارگری تبدیل شده‌اند. جدال نظری در محدوده‌ای ناچیز و اساساً در خارج از متن مبارزه طبقاتی در جامعه انجام گرفته و از این رو درستی و نادرستی آن در پرتو پراتیک مورد ارزیابی و سنجش قرار نمی‌گیرد. به علاوه بی‌تفاوتی نسبت به مبارزه‌ی ایدئولوژیک فعال، افزایش یافته است. این وضعیت ناهنجار را می‌توان عمدتاً ناشی از عوامل زیر دانست.

۱- عناصر متشکل در جنبش نوین کمونیستی ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد، اساساً از درون دو جریان اجتماعی حزب توده و جبهه ملی – سربرآوردند. اینان بخشی از سموم حاکم بر این دو جریان، یعنی از سوئی رفرمیسم و اپورتونیسیم حاکم بر حزب توده و از سوی دیگر ملغمه‌ای از جهان بینی، سیاست و سبک کار بورژوازی و خرده بورژوازی جبهه ملی را، همراه با ایده آلیسم مذهبی و صوفی منشانه، به درون جنبش نوین کمونیستی تزریق کردند. بدون شك دانش اندک، محدود و سر و دم بریده ادبیات مارکسیستی تولید شده توسط حزب توده، عامل ضعف دیگری می‌باشد. بر دو عامل فوق باید خواستگاه طبقاتی اساساً خرده بورژوازی جنبش نوین کمونیستی و گرایش آن به پذیرش اپورتونیسیم و رویزیونیسم و فقدان ارتباط ارگانیک آن با جنبش طبقه کارگر را افزود. به علاوه پیدایش و غلبه رویزیونیسم در حزب کمونیست شوروی و سپس در حزب کمونیست چین عامل مهمی در تشدید تشتت نظری و پراکندگی سازمانی جنبش کمونیستی ایران بوده‌اند.

۲- تفرقه و تشتت نظری و سازمانی را در عین حال نمی‌توان صرفاً ناشی از عوامل فوق، بغرنجی اوضاع، حاکمیت رویزیونیسم در کشورهای سابقاً سوسیالیستی و سرکوب کمونیست‌ها دانست. از آن جایی که حزب طراز نوین پرولتاریا در سازماندهی و تشکل پرولتاریا در تمام زمینه‌ها و مبارزه ایده‌ئولوژیک درونی بر بستر رهبری مبارزه طبقه کارگر و زحمتکشان به پیش ساخته می‌شود، وظیفه عاجل همه سازمان‌های کمونیستی، پیوند با پیشروان طبقه است. در این راه است که سازمان‌ها محک می‌خورند، سره از ناسره جدا می‌شود و شرایط وحدت به وجود می‌آید..

بدون طبقه ای که ما جزوی از آن هستیم، اساساً تئوری و خط مشی عام تضمینی علیه بروز رویزیونیسم و انواع انحرافات ایده‌ئولوژیک - سیاسی نمی‌باشد. لذا سمت‌گیری و حرکت در جهت آن ضرورت حیاتی دارد.

به بیان دیگر وحدت از مبارزه می‌گذرد و مبارزه در راهی انجام می‌گیرد که باید طی شود. این راه، سمت پیوند سازمان‌های کمونیستی با جنبش پرولتاریای قهرمانی است که علیه یکی از سیاه‌ترین رژیم‌های تاریخ، یک لحظه از پای ننشسته است. آن چه که امروز سد راه پیوند کمونیست‌ها با طبقه کارگر گردیده است، ایده‌ئولوژی، سیاست و سبک کار و گرایش‌های خرده بورژوازی در سازمان‌های ماست.

با مبارزه علیه این انحرافات، پافشاری روی دستاوردهای نظری و عملی طبقه کارگر در سطح جهانی و ملی و حرکت در سمت پیوند با پرولتاریا و جنبش‌های توده‌ای است که می‌توان به ایجاد حزب کمونیستی که واقعاً قادر به رهبری طبقه کارگر و زحمتکشان باشد، دست یافت.

۳- در "مانیفست حزب کمونیست" از سوسیالیسم فئودالی، سوسیالیسم بورژوازی، سوسیالیسم خرده بورژوازی و کمونیسم تخیلی نام برده شده است. هیچ کدام از این نظرات و یا تشکل‌های مدافع آن‌ها قادر به هدایت طبقه کارگر نشده و در حفظ وضع موجود تلاش داشته‌اند.

سوسیالیسم فئودالی: با جهانی‌تر شدن سرمایه داری در عین این که آخرین سنگرهای فئودالی که اساساً متکی به عوامل روبنائی به ویژه مذهب است با سرعت شکسته می‌شوند، اما تقویت ارتجاع مذهبی از جانب امپریالیستها به دلیل حفظ منافع اشان و درهم کوبیدن و به کجراه بردن جنبش‌های اجتماعی است. لذا **سوسیالیسم فئودالی** بیش از پیش رنگ می‌بازد.

سوسیالیسم بورژوائی: که عمدتاً توسط ادبیات سوسیال-دموکراسی و رویزیونیستی خود را عرضه می‌کند، با تکیه بر "دفاع" آیکی از منافع آنی طبقه کارگر، مدعی است که از این طریق پرولتاریا را به خواسته‌هایش می‌رساند. از این رو تلاش می‌نماید با درگیر کردن طبقه کارگر، فقط، با در خواسته‌های روزمره‌اش، افق دید او را از منافع عام و استراتژیک اش که همانا برچیدن

نظام سرمایه‌داری است، دور نماید. در ۱۰۰ سال اخیر اینان به مثابه “گرگ در لباس میش” در اردوی کارگری ظاهر گردیده و تبدیل به خطرناکترین دشمن درونی طبقه کارگر شده اند. آن‌ها بزرگترین ضربه را به جنبش رهائی بخش پرولتاریا و زحمت‌کشان وارد آورده و به تداوم نظام سرمایه‌داری خدمت شایانی کرده‌اند.

سوسیالیسم خرده بورژوائی: خرده بورژوازی به دلیل عدم توانائی در کسب قدرت و نوسان دائمی بین پرولتاریا و بورژوازی، از عدم ثبات طبقاتی رنج می‌برد. این “طبقه” با هجوم سرمایه‌های بزرگ انحصاری فراملی، بیش از پیش تجزیه شده و به سوی پرولتاریا رانده می‌شود. از این رو سوسیالیسم خرده بورژوازی با به عاریت گرفتن ناقص ایده‌های پرولتاریا، در قالب برابر طلبی خرده بورژوازی می‌کوشد جای بورژوازی سده‌های گذشته را در سوء استفاده از طبقه کارگر به نفع خود، بگیرد. اما به علت ضعف اقتصادی‌اش در جامعه، مجبور است ایده‌های خود را از طریق روشن فکران در میان نیروهای سیاسی طبقه کارگر نفوذ دهد. این تلاش سوسیالیسم خرده بورژوازی عملاً به نفع بورژوازی تمام می‌شود. پرچم ظاهر فریب این سوسیالیسم، “آزادی، برابری، حکومت کارگری” است. این شعار که با دست‌کاری در شعار بورژوازی “آزادی، برابری، برادری” درست شده است، با آوردن “حکومت کارگری” به جای “برادری” چنین القاء می‌کند که در حکومت کارگری، آزادی و برابری همه‌گان تأمین خواهد شد. در حالی که چنین نیست. حاکمیت یک طبقه در یک جامعه به معنای وجود طبقات متخاصم است. بنابراین حکومت کارگری چیزی جز دیکتاتوری پرولتاریا علیه بورژوازی نیست. در نتیجه در سوسیالیسم، به علت معیار بودن توان فردی در کار، نه برابری کامل اقتصادی وجود دارد و نه به دلیل کوشش پرولتاریا در از بین بردن مناسبات بورژوائی، برابری سیاسی!

در نظام کمونیستی هم که طبقات از بین می‌روند، باز هم شعار برابری به ویژه در بخش توزیع نعم مادی، حرف پوچی بیش نیست. اگر در سوسیالیسم نابرابری از طریق “از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه کارش” مطرح است و توانائی بیشتر باعث دریافت سهم بیشتر از تولیدات اجتماعی می‌شود، در کمونیسم نیز نابرابری در اصل “از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه نیازش” مطرح می‌گردد و تفاوت انسان‌ها از نظر نیازشان باعث می‌شود که سهم بیشتر یا کمتری از تولید را ببرند.

کمونیسم تخیلی: که از ایده‌آلیسم آرمان‌خواهانه سیراب می‌شود، زمینه‌های مادی لازم جهت گذار به کمونیسم را نادیده می‌گیرد؛ به این واقعیت تاریخی که انقلاب جهانی رشد ناموزون داشته و به یک باره صورت نمی‌گیرد، بلکه در حلقه‌های ضعیف زنجیر اسارت امپریالیسم، یعنی جایی که مجموع عوامل عینی آن را برای انفجار انقلابی آماده کرده است، که اگر عامل ذهنی انقلابی به آن اضافه

گردد، می‌تواند پیروز شود، بی توجه است.

آنها، علیرغم تأکید بنیان گذاران کمونیسم علمی، مارکس و انگلس و تکامل دهندگان آن، لنین و مائوتسه‌دون، در مورد این که سوسیالیسم یک دوران گذار انقلابی کامل تاریخی است، ادعا می‌کنند که حتا در کشورهای عقب مانده نیز می‌توان پس از پیروزی انقلاب پرولتری، مناسبات کارمزدوری را فوراً از بین برد و مستقیماً وارد جامعه کمونیستی شد. درست همان طور که آنارشیسم معتقد است: پس از سرنگون ساختن دولت سرمایه‌داری، دولت را به يك باره باید برچید. کمونیسم تخیلی نیز دوران گذار تاریخی سوسیالیستی را با يك نیش قلم حذف می‌کند و آموزش کمونیسم علمی را لاقیدانه کنار می‌گذارد. عمده ترین نکات این آموزش عبارتند از:

ضرورت وجود حزب کمونیست برای رهبری انقلاب پرولتری: در هم کوبیدن قهر آمیز دولت بورژوازی، برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، ساختمان سوسیالیسم تحت این دیکتاتوری و پیش برد مبارزه طبقاتی پرولتاریا در دوران سوسیالیسم جهت محو طبقات در سطح کشور و جهان. این گونه نظرات غیر پرولتری ذکر شده در فوق، با نفوذ در جنبش کارگری به تشتت فکری و سازمانی دامن زده و مانع حرکت استوار تشکل‌های کمونیستی در جهت پیوند با طبقه، تحقق امر وحدت و نهایتاً حرکت به سوی پیروزی می‌گردند. لذا باید بی‌رحمانه افشا شوند.

برنامه حزب رنجبران ایران که در زیر می‌آید، متکی است بر:

۱ - تجارب مبارزات طبقاتی در جهان در بیش از ۱۵۰ سال اخیر و به کار بستن آموزش‌های آموزگاران بزرگ پرولتاریا.

۲ - خطوط عام دیدگاه پرولتاریا جهت فراهم آوردن زمینه مناسب برای وحدت کمونیست‌ها حول نکات اساسی برنامه و تاکتیک و تعمیق آن برنامه از طریق بحث حول اختلافات و نهایتاً رسیدن به وحدت نظر بیشتر و منسجم‌تر کردن هر چه بیشتر صف واحد پرولتاریا.

ما این برنامه را آخرین کلام "مقدس" نمی‌دانیم. دست همه کمونیست‌ها را در راستای تصحیح، تکمیل و یا تغییر آن می‌فشاریم و معتقدیم برنامه نیز طبق قوانین دیالکتیک باید رشد کرده و تکامل یابد.

به این جهت می‌بایست مشترکاً پرچم "کارگران همه کشورها متحد شوید!" را برافرازیم و در يك سنگر از مصالح آنی و آتی پرولتاریا دفاع کنیم. جهان را تنها با نیروی مادی متمرکز می‌توان تغییر داد و نه با جوخه‌های پراکنده در چهار گوشه آن.

۲- تاریخ چند هزار ساله مبارزه طبقاتی، تاریخ حرکت از قلمرو ضرورت به قلمرو

آزادی است:

انسان موجودیست اجتماعی که به صورت جمعی کار و زندگی کرده است. آن چه طی هزاران سال در جوامع بشری ساخته شده حاصل تلاش مادی و معنوی جمعی انسان‌هاست که عمدتاً از طریق سه پراتیک اساسی: مبارزه برای تولید، آزمون‌های علمی و مبارزه طبقاتی و جمع‌بندی از این تجارب و ارتقاء کیفیت و کمیت این پراتیکها کسب شده‌اند. بنابراین توده‌های وسیع مردم که سازندگان اصلی تاریخ‌اند، باید حق استفاده از نعمات تولید شده خود را داشته باشند. پس از به وجود آمدن جامعه طبقاتی مالکیت همگانی اولیه از جامعه انسانی رخت برپست. بشر از حیثه زندگی اشتراکی به قلمرو تخصص‌های طبقاتی پا گذاشت.

بدین ترتیب جامعه گام به گام به دو طبقه متخاصم تقسیم شد. در یک سمت برده‌ها و در سمت دیگر برده‌داران. تمرکز بردگان در جریان تولید همراه با تکامل ابزار کار، به افزایش حجم تولید منجر گردید. چپاول روزافزون تولیدات و اعمال قهر وحشیانه علیه بردگان، با پیشرفت بشریت دیگر سازگار نبود و نظام برده‌داری به عامل ترمزکننده در حرکت تاریخ تبدیل شد. بشریت باید با حرکت از این ضرورت به آزادی می‌رسید. قیام برده‌ها نهایتاً به استقرار نظام فئودالی انجامید. این نظام نیز به همان سرنوشت دوچار شد و نهایتاً نظام سرمایه‌داری بر نظام فئودالی چیره گشت. و اکنون ما در دوران مبارزه طبقاتی کارگر علیه نظام سرمایه‌داری برای تحقق سوسیالیسم قرار داریم.

۳ - دولت، وسیله سرکوب طبقه حاکم است:

از آنجاکه دولت محصول آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است، طبقات استثمارگر بوسیله آن به اعمال سلطه طبقاتی در جامعه می‌پردازند ولی چنان وانمود می‌کنند که دولت ارگانی است بالای سر جامعه برای تنظیم مناسبات عادلانه بین انسانها. در حالی که وظیفه عمده آن سرکوب طبقات تحت ستم و تولید کنندگان واقعی نعم مادی است.

امروز "دولت‌های دمکراتیک" از منافع بورژوازی پاسداری می‌کنند و به این ترتیب، دمکراسی پارلمانی و حق رأی عمومی، در خدمت صاحبان سرمایه قرار می‌گیرد. دولت کارگری نیز دولتی است طبقاتی با ابزار سرکوبش. اما تفاوت‌های بنیادی با دولت‌های سرمایه‌داری و ماقبل سرمایه‌داری دارد:

الف - دولت کارگری به مثابه نماینده اکثریت مردم، مدافع بی چون و چرای کارگران و زحمت‌کشان است. در حالی که دولت‌های سرمایه‌داری و ماقبل سرمایه‌داری نماینده اقلیت، یعنی صاحبان وسائل تولید و مبادله بوده و هستند.

پ - دولت پرولتری با هدف محو دولت، بر پا می‌شود. در حالی که دولت‌های غیر پرولتری با هدف تحکیم و ادامه حاکمیت طبقات استثمارگر و ستمگر و سرکوب اکثریت مردم بوجود

۴ - مبارزه طبقاتی موتور اصلی تکامل جوامع است:

گرچه فعالیت‌های متنوع انسان در عرصه نظری و عملی، از جمله در مبارزه برای تولید و کشف ناشناخته‌های طبیعت (آزمون‌های علمی)، تأثیر فراوانی در پیشرفت جامعه دارند، اما عامل اصلی در تغییر نظام اجتماعی و از بین رفتن مناسبات نا عادلانه بین انسان‌ها نیستند. جوامع زمانی شروع به تغییر و از بین بردن مناسبات کهن می‌کنند که نیروهای مولده در پله‌ای از رشد، یعنی در تضاد آشتی‌ناپذیر با مناسبات و شیوه تولیدحاکم، قرار گیرند. در نتیجه طبقات تحت ستم و استثمار به پا خاسته و در اعتراض به شرایط زندگی غیر انسانی‌شان برای سرنگونی طبقات حاکم اقدام می‌نمایند. قیام برده‌ها علیه برده‌داران، قیام‌های متعدد دهقانان وابسته به زمین علیه مالکان ارضی، قیام پرولتاریا و زحمت‌کشان علیه بورژوازی، تلاش پرولتاریا در نظام سوسیالیستی برای نابود کردن مناسبات سرمایه‌داری، موتور اصلی تغییر نظام‌ها و روی کار آمدن طبقات پیشرو و بالاخره محور طبقات از نظر تاریخی، بوده و می‌باشند.

۵ - تولید اجتماعی در تضاد با مالکیت خصوصی است:

در سیر تحول جوامع بشری و متنوع شدن احتیاجات انسان، تولید نیز خصلت اجتماعی فزاینده‌ای می‌یابد.

ولی در توزیع ثروت عظیم تولید شده توسط مولدین، چنان وضع و مناسباتی حاکم است که مشتی استثمارگر ثمره کار دیگران را به غارت می‌برند به این ترتیب خصلت اجتماعی تولید با مالکیت خصوصی بر وسائل تولید در تضادی آشکار قرار می‌گیرد. کافی است یاد آوری کنیم که، امروز تعداد قلیلی سرمایه‌دار، درآمدی معادل درآمد بیش از دو میلیارد انسان دارند. این شکاف پیوسته در حال گسترش بوده و جهان را به عدم تعادل و انقلاب اجتماعی جهانی نزدیک می‌کند. حل این تضاد باید از طریق لغو مناسبات مبتنی بر مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و مبادله و جایگزین کردن آن با مالکیت اجتماعی بر این وسائل صورت گیرد. این امر تا بدان حد مهم است که حل نهائی کلیه معضلات اجتماعی موجود منوط به حل آن می‌باشد. این وظیفه بزرگ را تنها پرولتاریا می‌تواند به انجام برساند که هیچ مالکیتی جز نیروی کارش ندارد.

۶ - سوسیالیسم اولین فاز در گذار به اجتماعی شدن وسائل تولید:

گذار از جامعه طبقاتی (سرمایه‌داری) به جامعه بدون طبقه (کمونیسم)، دوران تاریخی طولانی را در بر می‌گیرد که طی آن زمینه‌های لازم برای گذار به کمونیسم که جامعه‌ای برتر است فراهم می‌شود. این دوران تاریخی را سوسیالیسم یا دوران گذار به فاز بالای کمونیسم، می‌نامند. —

مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مبادله و جایگزین کردن آن با مالکیت اشتراکی، از بین بردن نابرابری های اجتماعی (آداب و رسوم ارتجاعی، تمایزات مختلف حقوقی، جنسی، نژادی، ملی، مذهبی)، تضاد کار فکری و کاریدی، تضاد شهر و روستا، فراهم نمودن شرایطی برای از بین بردن کار مزدوری و مناسبات متکی به بازار عرضه و تقاضا در سطح جهانی و از بین بردن تبعیت اسارت آمیز انسان از تقسیم کار، از جمله عوامل دیرپائی هستند که به یکباره نمی توان با آنها تسویه حساب کرد. در هر کشوری طبق شرایط مشخص آن، یعنی درجه آگاهی و تشکل توده ها و درجه رشد نیروهای مولده اش باید چگونگی گذار، توسط شوراهای کارگران و زحمت کشان و دولت منتخب آنها دقیقاً مورد بررسی و برنامه ریزی قرار گیرند.

طبعاً در برابر این تغییرات، بقایای نظامهای کهن مقاومت کرده و دست به انواع خراب کاری در پیش رفت سوسیالیسم می زنند. در نتیجه دیکتاتوری پرولتاریا جهت خنثی کردن مقاومت و خراب کاری بقایای بورژوازی و دیگر طرفداران مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و سازمان دادن وسیع ترین دموکراسی برای اکثریت مردم، از جمله دگراندیشان، ضرورت درجه اول دارد. حرکت به سوی کمونیسم و تحقق آن، بدون انقلابات فرهنگی پی در پی در دوران سوسیالیسم جهت پیشبرد مبارزه طبقاتی در سطح کشوری و جهانی غیر ممکن بوده و خطر بازگشت به سرمایه داری پیوسته موجود خواهد بود.

۷- کمونیسم فاز عالی اجتماع بشری است:

زمانی که سوسیالیسم به نیروی مادی غالب در جهان تبدیل شود، آنگاه که انسان بتواند با از میان برداشتن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله، مالکیت اجتماعی بر آنها را حاکم گرداند و استثمار انسان از انسان از بین برود، "از خود بیگانگی" تحمیل شده توسط جوامع طبقاتی نیز محو خواهد شد و انسان با گذار به کمونیسم، از ستم های مختلف جنسی، نژادی، ملی، مذهبی، و ... که بیان مشخص ستم طبقاتی هستند آزاد گردیده و با خود و با طبیعت آشتی می نماید. در این لحظه تاریخی است که شعار "یکی در خدمت همه، و همه در خدمت یکی" و "آزادی فرد شرط آزادی همه گان" به مفهوم واقعی آن تحقق خواهد یافت.

و اما در جامعه پویای کمونیستی نیز مبارزه بین نو و کهنه و درست و نادرست همچنان جریان خواهد یافت.

۸- جهان بینی ما:

۷ نکته فوق که دیدگاه کلی ما را از جامعه و سیر تحولات آن تا به امروز نشان می دهد (ماتریالیسم تاریخی)، ساخته و پرداخته ذهن نبوده بلکه حاصل تحلیلی است همه جانبه از سیر تحول تاریخ چند هزار ساله جوامع در زمینه عینی و ذهنی. مارکس و انگلس طی بیش از نیم قرن تلاش عملی و

نظری، تجارب موجود را جمع بندی کردند که حاصل آن، ارائه کمونیسم علمی است. آنها بدین وسیله برای اولین بار در تاریخ، با مجموعه نظرات خرافی که تلاش می کردند وضع موجود در جامعه را محصول نیروهای ماوراءالطبیعه قلمداد کنند، خط کشی دقیقی نمودند. این تئوری سپس در جریان پیش برد مبارزه طبقاتی توسط پرولتاریا و دستاوردهای جدید علمی، به تکامل خود ادامه داد. لنین و مائوتسه دون در جریان شرکت فعال در مبارزه طبقاتی در روسیه، چین و جهان، نقش برجسته ای را در این تکامل به عهده گرفتند. بر این اساس:

جهان بینی ما ماتریالیسم – دیالکتیک و تئوری راهنمای ما کمونیسم علمی است که توسط مارکس و انگلس تدوین شده و لنین و مائوتسه دون به این گنجینه تئوریک غنا بخشیده و آن را تکامل داده اند. این تکامل با پیشرفت های علمی و رشد مبارزه طبقاتی باز هم رشد نموده و به تکامل خود ادامه خواهد داد.

کمونیسم علمی که متکی بر ماتریالیسم – دیالکتیک است، نه تنها رشد جوامع بشری از کمون اولیه تا کمونیسم علمی را توضیح می دهد (ماتریالیسم تاریخی) بلکه به صراحت ضرورت و راه تغییر جهان نا عادلانه کنونی را نیز اعلام می دارد که همانا بسیج نیروی مادی موافق این تغییر است. شعار “پرولتاریای همه کشورها متحد شوید” و “پرولتاریا و خلق های ستم دیده جهان متحد شوید”، بیان مادی نیروی این تغییر است.

کمونیسم علمی هم چنین با اعتقاد به مادی و عینی بودن پدیده ها، پراتیک را معیار سنجش حقیقت می شناسد. به این اعتبار علیرغم این که در برهه هایی از زمان به نقش نظریه و تئوری (که آن ها نیز باید جمع بندی واقعیت های مادی بوده و به اثبات نیز رسیده باشند)، اهمیت درجه اول قائل است، اما در هر حالتی نیز باید پراتیک بر آن مهر تأیید بزند.

کمونیسم علمی، نه تنها به پراتیک و تئوری بلکه به سبک کار درست نیز در پیش برد تئوری و عمل تأکید می کند. فقط در چنین حالتی پراتیک انقلابی همه جانبه رشد کرده و نتایج درست و انقلابی به بار می آورد. به این اعتبار کمونیسم علمی اهمیت فراوانی به شیوه تفکر و شیوه عمل داده، با ذهنی گری، یکجانبه گری، جزم اندیشی و الگو سازی مبارزه می کند. در حیطه سبک کار، تلفیق تئوری با پراتیک، پیوند فشرده با توده ها و انتقاد و انتقاد از خود را سبک کار صحیح در پیش برد مبارزه می داند و جستجوی حقیقت از درون واقعیات را به کار می بندد.

۹- انقلاب مداوم:

کمونیسم علمی به ما می آموزد که با سرنگون ساختن بورژوازی در یک کشور، فقط سلطه طبقات استثمارگر در آن موقتاً برافکنده می گردد و نه مبارزه طبقاتی. از این جهت در مبارزه طبقاتی همیشه این امکان و خطر هست که بورژوازی مجدداً به قدرت سیاسی دست یابد. لذا بسیج دائم توده ها

برای نبردی سخت، طولانی و انقلابی جهت ممانعت از بازگشت به نظام سرمایه داری، اجتناب ناپذیر است. به بیان دیگر، انقلاب پرولتری خصلت جهان شمول دارد و تنها پس از تبدیل سوسیالیسم به جریان عمده تاریخ جهان و سرنگونی بورژوازی در کشورهای پیش رفته صنعتی و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است که جامعه جهانی به جامعه کمونیستی خواهد رسید و از شر طبقات و مبارزه طبقاتی رها خواهد شد.

فصل دوم

وضعیت جهان کنونی:

۱ - عصر امپریالیسم:

- با حرکت از کمونیسم علمی، ما اکنون در عصر امپریالیسم و در فاز حاکمیت انحصارات فراملی بر جهان زندگی می‌کنیم. هدف انحصارات فراملی ایجاد امپراتوری جهانی سرمایه، از طریق در هم شکستن مرزهای ملی، سرکوب مقاومت‌های محلی، ملی و منطقه‌ای و دست اندازی کامل به تمامی امکانات طبیعی، انسانی و اجتماعی کشورهای جهان می‌باشد؛
- پرچم امپریالیسم در شرایط کنونی ایجاد "بازار آزاد" به وسعت جهان است. اما در پشت این شعار فریبنده، انقیاد میلیاردها نیروی مادی و معنوی کار، دخالت آشکار در امور کلیه کشورهای، به ویژه برداشتن هرگونه مانع از سر راه گردش سرمایه و جریان کالاهای تولید شده در کشورهای امپریالیستی و یا توسط سرمایه‌های فراملی و دست‌یابی به حد اکثر سود ممکن، نهفته است. اعمال این اهداف تجاوزگرانه و انقیاد طلبانه نتایج فوری در بر دارد: تشدید شکاف بین فقر و ثروت در ابعادی عظیم و کشاندن جهان به‌مرز بربریت؛
- موجودیت سرمایه انحصاری جهانی منوط به رقابت دائمی سرمایه‌هاست. هم اکنون رقابت بین قطب‌های بزرگ سرمایه، به ویژه آمریکا و اروپا، بر سر دست‌یابی به بازارهای جهانی، شدت می‌گیرد. با رشد سریع چین و روسیه و هندوستان، امکان عروج قطبی رقیب از آنها را باید در نظر گرفت. امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کند هژمونی‌اش را بر دیگر قطب‌های سرمایه تحمیل کند. بدین منظور می‌کوشد تا مناطق مهم استراتژیک جهان از نظر انرژی، اقتصادی و نظامی را به زیر نفوذ خود در آورد. این امر با مقاومت قطب‌های دیگر و مشخصاً اروپا روبه‌رو شده است؛
- بیش از ۳۰ سال است که ابر قدرت آمریکا سیر نزولی خود را آغاز کرده است و امتیازاتی را که در قرن بیستم بدست آورده بود، کم‌کم از دست می‌دهد. به این جهت راه خروج از رکود و بحران اقتصادی دراز مدتش را در دست یازیدن به جنگ‌جُست و جو می‌نماید. امپریالیسم آمریکا برای تقویت موقعیت خود تلاش می‌کند تا کشورهای قاره آمریکا را در بازار آزاد منطقه‌ای گرد آورد. اما به دلیل تجاری که مردم آمریکای لاتین از دخالت‌گری آمریکا در گذشته دارند به موفقیت چندانی دست نیافته و حتی پیمان "نفتا" با مکزیک و کانادا، چندان رونقی نگرفته است؛

- امپریالیست‌های اروپائی از يك سو در بحران اقتصادی مزمن به سر می‌برند و از سوی دیگر برای بدست آوردن ابتکار عمل در رقابت با آمریکا و ژاپن و چین، ایجاد و گسترش کشورهای متحده اروپا را نزدیک به ۵۰ سال است که در دستور کار خود قرار داده اند. آنها علیرغم موفقیتی که با گسترش اتحادیه اروپا به ۲۵ کشور به دست آورده اند، نتوانسته‌اند توده های مردم اروپا را به ضرورت آن، متقاعد کنند. لذا در وضعیتی شکننده به کار خود ادامه می‌دهند. با این وجود درصددند که نفوذ خود را در حیطهء مدیترانه (کشورهای شمالی و مرکزی آفریقا و خاورمیانه) و حتی آمریکای لاتین، گسترش دهند؛

- ژاپن به دلیل ضعف نظامی، نفوذ اقتصادی‌اش در آمریکا و مناسبات تنگاتنگ‌اش با آن و این که چندان مورد قبول کشورهای آسیائی نیست، تنها در عرصهء اقتصادی تلاش برای نفوذ در این کشورها دارد. اما به دلیل سیاست تجاوزگرانه اش در قرن گذشته و اعمال سیاست هژمونی طلبانه و توسعه طلبانه اش در آن دوران، موفقیت چندان بدست نیاورده است. در حالیکه نفوذ چین در اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا (آسئان) در حال گسترش است.

به دیگر سخن، جهان امپریالیستی چند قطبی است. هژمونی طلبی آمریکا به حدت تضادهای جهان امپریالیستی افزوده و دخالت نظامی اش در امور يك سری از کشورها، تضاد آنها را با امپریالیسم امریکا شدت بخشیده است.

در مقابله با نظام سرمایه داری، پرولتاریا نه تنها در کشورهای پیشرفته برای براندازی این نظام تلاش می کند، بلکه می کوشد تا در مبارزهء رهائی بخش کشورهای پیرامونی از یوغ نظام سرمایه داری خودی نیز هژمونی به دست آورد.

تضاد اصلی (زیر بنائی) جهان، تضاد بین اجتماعی شدن نیروهای مولده و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است که در روبنا به صورت سه تضاد اساسی خود را نشان می دهد:

۱ - تضاد پرولتاریا و خلق های ستمدیده با امپریالیسم و مرتجعین حاکم بر کشورهای پیرامونی.

۲ - تضاد بین انحصارات فراملی و قطب های امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان

۳ - تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای پیش رفتهء سرمایه‌داری.

از این سه تضاد اساسی، تضاد پرولتاریا و خلقهای ستم دیده با امپریالیسم و مرتجعین حاکم بر کشورهای پیرامونی، عمده است. در عین حال دو تضاد دیگر نیز در حال رشد می باشند. لذا، مبارزه ای جهانی علیه حاکمیت سرمایه را باعث شده اند. به دیگر سخن، جهانی شدن سرمایه، باعث جهانی شدن هر چه بیشتر انقلاب پرولتری گردیده است.

۲- وضعیت کشورهای جهان پیرامونی:

- رشد بورژوازی در اروپا از اواخر قرن ۱۵ به بعد و تلاش برای تسخیر سرزمینهای ناشناخته در

مسیر هندوستان و کشف قاره امریکا، باعث شد تا طی قرون ۱۶ - ۱۹ بخش بزرگی از آسیا، آفریقا، آمریکا و اقیانوسیه، زیر سلطه استعماری آنها در آید. علیرغم رشد بورژوازی و تکامل بعدی آن به امپریالیسم، به علت سازشی که امپریالیسم به خاطر حفظ سلطه‌اش با رژیم های فئودالی کشورهای سه قاره نمود این کشورها به مستعمره و نیمه مستعمره تبدیل شدند. به این جهت مناسبات بورژوازی در آنها نتوانست همه جانبه رشد نماید؛

- مبارزات رهایی بخش ملل تحت ستم علیه استعمار و امپریالیسم، با پیروزی انقلاب اکتبر روسیه و سپس چین اوج گرفت. به طوری که تا اواخر دهه ۱۹۶۰، بسیاری از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره استقلال سیاسی خود را به دست آوردند؛

- شکست سیاسی فاشیسم، شکست سیاسی امپریالیسم در جنگ جهانی دوم بود که باعث تشدید تهاجم اقتصادی و نظامی او در نیمه دوم قرن بیستم گردید. امپریالیسم از این طرق کوشید تا به احیای نفوذ مجدد سیاسی خود در این بخش از جهان نایل آید؛

- شکست موقت قطب سوسیالیستی و تهاجم کشورهای امپریالیستی، بورژوازی کشورهای جهان پیرامونی را بیشتر به سازش با این کشورها انداخته است. اگر تا نیمه اول قرن بیستم جنبش های ملی به رهبری کمونیست ها و با تکیه به قطب سوسیالیسم قادر به ایستادگی در مقابل امپریالیسم بودند، در نیمه دوم این قرن و به ویژه در ربع آخر آن، بورژوازی کشورهای پیرامونی راهی جز شرکت در بازار جهانی سرمایه های فراملی نداشتند. در چنین شرایطی امپریالیسم، جهت پیشبرد اهداف توسعه طلبانه اش، کوشید تا در ظاهری فریبنده با برخی از جنبش های ناسیونالیستی همراهی نشان دهد و کشورهای پیرامونی را تجزیه و تضعیف نماید. این جنبشها نیز چه تحت پرچم ناسیونالیستی و چه زیر هدایت نیروهای مذهبی، تا سطح عامل تداوم دیکتاتوری و سازش حاکمین جدید با امپریالیسم، سقوط کردند؛

- به این ترتیب، تضاد مردم این کشورها با امپریالیسم و حاکمین ارتجاعی و مستبد در هم ادغام شده است.

به این جهت نمی توان مبارزه ضد امپریالیستی را بدون مبارزه علیه رژیم های حاکم در این کشورها به پیش برد و به پیروزی رسانید. لذا، امر آزادی ملل تحت ستم بیش از پیش منوط به رهبری انقلاب های ضد امپریالیستی، ضد فئودالی و ضد سرمایه داری توسط پرولتاریای آنان شده است که با تکیه به پرولتاریا و افشار زحمتکش و پشتیبانی پرولتاریای جهان باید پیش برده شود.

۳ - وضعیت کشورهای امپریالیستی:

- رشد سرمایه های انحصاری فراملی و پیشبرد سیاست نئولیبرالیستی توسط آنها، که می خواهند بازارهای جهان را به تیول خود تبدیل کنند و به حداکثر سود ممکن دست یابند، باعث انتقال بخشی

از سرمایه ها به مناطق پیرامونی جهت استثمار نیروی کار ارزان شده است ؛

- طی سه دههء اخیر، با افزایش سود این سرمایه ها از طریق صدور سرمایه به کشورهای پیرامونی، در صد بیکاری مزمن در کشورهای امپریالیستی بالا رفته است. این وضعیت به دوران دولتهای رفاه که جهت تطمیع طبقهء کارگر و رقابت با بلوک شرق به وجود آمده بود، نقطه پایانی گذاشت. وضعیت رفاهی کارگران و زحمتکشان روزبهروز رو به وخامت نهاد، امنیت نسبی شغلی و اقتصادی مردم وخیم تر شد و هم اکنون ارزش نیروی کار به حداقل ممکن تقلیل داده شده است ؛

- بورسبازی به فاکتور تعیین کننده ای در نظام بربریت سرمایه داری تبدیل گشته است. علیرغم نقش اندک سرمایه بوری در تولید، تاثیر مخرب آن بُعد عظیمی یافته است. افت و خیز برنامه ریزی شدهء سهام بورس توسط شرکت های بزرگ، از یک سو به ورشکستگی شرکت های متوسط و بیکار شدن میلیون ها انسان انجامیده و از سوی دیگر بلعیده شدن اندک پس انداز اقشار متوسط جامعه و بی آینده کردن آنها و راندنشان به سوی طبقات تحتانی جامعه را ببار آورده است؛

- انقلاب صنعتی - کامپیوتری و رابوتی شدن بسیاری از رشته های صنعتی- نه تنها طبقه کارگر این کشورها را بیش از پیش به زائدهء ماشین تبدیل نموده، بلکه باعث یک سری سیاست های مخرب اقتصادی تحت عنوان: انعطاف پذیر نمودن ساعات کار، گسترش کار فردی، پخش مراحل مختلف تولیدی در مناطق مختلف یک کشور و حتا کشورهای مختلف؛ استفاده از نیروی کار ارزان زنان، کودکان و کارگران مهاجر و... گردیده که ناشی از آن ارتش چند میلیونی بیکاران که حدود ۴۰ میلیون آن در کشورهای پیشرفته صنعتی است (۸ تا ۱۰٪ نیروی شاغل این کشورها)، به وجود آمده است. امپریالیست ها مایل به از بین بردن بیکاری نیستند تا با دستی باز و تا آنجا که ممکن باشد به استثمار نیروی کار ارزان بپردازند. بدین ترتیب فقر و تنگ دستی سیری صعودی دارد ؛

- هم دستی دولتهای امپریالیستی با سران اتحادیه های زرد و احزاب فرمیست در ایجاد تفرقه و تضاد بین کارگران کشورهای متروپول و کشورهای پیرامونی جهان، تجاوز به نیروی کار و زندگی کارگران و زحمتکشان را تسهیل نموده است. گسترش شکاف بین فقر و ثروت در این کشورها باعث شده تا طبقه کارگر و زحمتکشان با عدم پیروی از اتحادیه ها و احزاب فرمیستی و از بین رفتن توهمشان در مورد دولت های سرمایه داری، بیش از هر زمان دیگر از حاکمین دور شده و برای خواست های معیشتی خود دست به مبارزه بزنند. بدین ترتیب تضاد پرولتاریا با بورژوازی در این کشورها رشد می یابد ؛

- جهانی شدن سرمایه این فرصت را فراهم ساخته که پرولتاریای کشورهای پیش رفتهء صنعتی ،

همبسته‌گی بیشتری را با خود و زحمت‌کشان جهان سوم احساس نماید. انعکاس این همبسته‌گی را می‌توان در حرکت ضد سازمان جهانی تجارت؛ مخالفت کارگران و زحمت‌کشان جهان با تجاوز نظامی آمریکا و متحدین‌اش به عراق، به وضوح دید. این مبارزات نشان دادند که سرنوشت کارگران کشورهای پیشرفته سرمایه داری بیش از پیش به سرنوشت پرولتاریا و توده های زحمتکش جهان سوم گره خورده است؛

- طبقات متوسط، که بعد از جنگ جهانی دوم در این کشورها با درجه ای از رفاه عسای دست امپریالیسم شده بودند، باتهاجم سرمایه های فراملی به حقوق شان، بیش از پیش از حقوق و مزایای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خویش محروم گردیده و به مخالفت برخاسته اند؛

- علیرغم کنترل رسانه های گروهی توسط سرمایه های فراملی و دولتهای امپریالیستی و سانسور شدید، مع الوصف به علت امکانات تکنولوژی اطلاعاتی و تضاد درونی امپریالیست ها، مردم بیش از هر زمان دیگر از فساد، دزدی، رشوه خواری، سوء استفاده های مالی سرمایه داران بزرگ، مدیران صنایع و مقامات دولتی مطلع شده و اینان در انظار عمومی بیش از پیش بی اعتبار شده‌اند؛

- پارلمانتاریسم که آس دموکراسی بورژوایی بود، به دلیل دفاع پیوسته اش از منافع سرمایه های بزرگ، بیش از پیش اعتبار خود را از دست داده است. با وجودی که این دولتها نهایت کوشش را دارند تا خود را نماینده مردم قلمداد کنند، ولی مردم هر روز بیشتر درمی‌یابند که آنها نماینده اقلیت استثمارگر جامعه هستند.

۴- اوضاع ایران:

۱) از نظر موقعیت جهانی:

- ایران کشوری است وسیع (۱،۶۴۸ میلیون کیلومتر مربع) در قلب خاورمیانه با نزدیک به ۷۰ میلیون نفر جمعیت و ترکیبی بیش از ۶۵٪ شهر نشین و کمتر از ۳۵٪ روستا نشین. منابع عظیم نفت و گاز، بازار بزرگ و موقعیت استراتژیک مهم بین شرق و غرب و شمال و جنوب، آن را به نقطه ای گرهی در سیاست و استراتژی توسعه طلبی امپریالیسم تبدیل نموده است؛

- مبارزات مردم ایران در بیش از ۱۰۰ سال اخیر پیوسته در سه زمینه تا به امروز ادامه داشته است:

در عرصه استقلال: مبارزه مردم ایران علیه نفوذ امپریالیسم و رقابت شدید بین امپریالیستها بر زمینه نفوذ در ایران، باعث شد تا ایران همانند بسیاری از کشورهای جهان، به مستعمره تبدیل

نشود. اما در وضعیت نیمه مستعمره، تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به توالی عمدتاً تحت نفوذ روسیه، انگلستان، آلمان و آمریکا قرار داشته است. در انقلاب بهمن این مونوپول شکسته شد. پس از آن و علیرغم استقلال سیاسی، قطبهای سرمایه و عمدتاً اروپا و ژاپن، در خلاء ناشی از شکست سیاستهای آمریکا، نفوذ اقتصادی خود را در ایران گسترش دادند و هم اکنون رقابت بین آمریکا و اروپا بر سر بدست آوردن نفوذ مجدد و یا حفظ آن، ادامه دارد.

در عرصه آزادی: نظام های برده داری و فئودالی در طول ۲۵۰۰ سال، در شکل رژیم های مطلقه در ایران، حاکم بوده اند. این دولتها که تا سده هایی نه چندان دور، به مثابه عمده ترین مالک و تاجر، وظیفه حراست از آبراهها و راههای عمده تجاری را عهده دار بودند، با تکیه به دو سلاح مادی (مالکیت بر زمین و آب، کسب مالیات و خراج) و معنوی (بکارگیری مذهب زرتشتی تا حمله اعراب و اسلام پس از انقراض سلسله ساسانی) بر جان و مال مردمان حاکم بوده و آنها را در تمام زمینه ها تحت شدیدترین استثمار، ستم و تجاوز قرار می دادند. این وضع حاکمیت به غایت استبدادی کماکان ادامه دارد. مردم ایران تشنه آزادی اند و مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک در ایران پیوسته جریان داشته است.

در عرصه عدالت اجتماعی: با رشد کند سرمایه صنعتی، نتیجتاً رشد بطنی پرولتاریا از نظر کمی، تا اواخر حاکمیت قاجار و رشد سریع تر آن در دوران سلطنت رضا شاه، مبارزه ی کارگران جهت احقاق حقوق خود همراه و در رأس مبارزات استقلال طلبانه و ضد استبدادی مردم، صورت گرفته است. گر چه طبقه کارگر ایران در نیمه اول قرن بیستم هنوز از نظر کمی بخش قابل ملاحظه ای از جمعیت ایران را تشکیل نمی داد، اما تلاشش در مبارزات طبقاتی، ضد امپریالیستی و ضد استبدادی، نسبت به دیگر طبقات و اقشار اجتماعی، از کیفیت به مراتب بالاتری برخوردار بود. به این جهت رژیم های مختلف در ایران، در وجود سازمانهای صنفی و سیاسی کارگری و از جمله حزب کمونیست ایران (۱۲۹۹) خطرناک ترین و جدی ترین دشمنان خود را می دیدند. طی نزدیک به صد سال اخیر، این تشکلهای و همراه آنها، کارگران مبارز و پیش رو پیوسته مورد شدیدترین آزار و شکنجه قرار گرفته، به زندان، تبعید و ممنوعیت از فعالیت محکوم گردیده و یا به جوخه های اعدام سپرده شده اند؛

- انقلاب مشروطیت که با هدف مبارزه با استبداد سلطنتی، قانونمند کردن مناسبات جامعه و ایجاد امنیت برای سرمایه های عمدتاً تجاری آغاز شد، به علت ترکیب طبقاتی آن نتوانست مناسبات فئودالی را از میان بردارد و مبارزه علیه امپریالیسم را به سرانجام رساند و انقلاب در نیمه راه متوقف شد.

- خیزشهای دموکراتیک و ضد امپریالیستی نیز، که بعد از انقلاب مشروطیت، با شرکت سوسیال

دموکراتهای انقلابی ایران پیش می‌رفتند، سرکوب گردیدند. در عین حال پدیدار شدن شوروی سوسیالیستی در صحنه جهان، فنودالها، بورژوازی ایران و امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم انگلیس، را بر آن داشت تا برای حفظ منافع خود، کشور شوراها را از طریق ایران نیز محاصره نمایند. نتیجه این سیاست به قدرت رسیدن حکومت فنودال - بورژوازی رضا شاهی بود؛

- انقلاب بهمن ۱۳۵۷ با پرچم "استقلال و آزادی"، نظام سلطنتی را به گورستان تاریخ سپرد. اما به دلیل ضعف جنبش کمونیستی، ضعف و سازشکاری بورژوازی لائیک و سازشی که در سطح بین المللی بین امپریالیستها (در کنفرانس گوادالوپ) صورت گرفت، رهبری انقلاب به دست نیروهای مذهبی افتاد و به تاسیس جمهوری اسلامی انجامید. در این مسیر بورژوازی تجاری رهبری را غصب کرد و توانست بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی را نیز بدنبال خود بکشد؛

- ایران امروز به یکی از مراکز کشمکشهای سرمایه های فراملی و قطبهای سرمایه تبدیل شده است. تاریخ بیش از ۱۰۰ سال مبارزات مردم کشور ما و مواضع سازشکارانه بسیاری از جناحهای مختلف بورژوازی و خرده بورژوازی نشان می دهد که این مبارزات تحت رهبری بورژوازی در اپوزیسیون به جایی نمی رسد، زیرا اینان اساساً به سازش با امپریالیسم تن می دهند. تحقق دموکراسی و عدالت اجتماعی در گرو به دست گرفتن قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و استقرار حکومت شورایی و سوسیالیسم است.

۲) وضعیت بورژوازی ایران:

- باتوجه به قدمت دولتهای متمرکز و مستبد در ایران، پس از رفرمهای ارضی محمد رضا شاه، باز هم دولت و لذا سرمایه بوروکراتیک نقش غالب را در نظام سرمایه داری ایران داشته است؛

- بورژوازی (بوروکراتیک) ایران به امپریالیسم وابسته است. این بورژوازی به طور مستقیم در قدرت سیاسی (دولت) سهم دارد و تحت پوشش سازمان هائی از قبیل بنیاد مستضعفان و جان بازان، بنیاد شهید و ... عمل می کند. این بورژوازی مکنده اصلی درآمد نفت کشور است. در سالهای اخیر این قشر بر بازار بورس نیز تسلط کامل یافته است. به این دلیل تضاد کارگران در درجه اول با کارفرمائی به نام دولت است که در کسوت نهادهای مختلف خود را نشان می دهد؛

- بورژوازی متوسط ایران، اوج پیروزی هایش را در زمان مصدق جشن گرفت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، این طبقه در زیر ضربه سرمایه بزرگ و وابسته به امپریالیسم تضعیف شده و هرگز قادر نگردید توده های مردم را به سوی خود جلب کند و در شرایط جدید تاریخی نیز راه نجاتی جز کنار آمدن با سرمایه های امپریالیستی و قبول سیاست های بورژوازی کمپرادور - بوروکراتیک، ندارد؛

- سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی در تلاش برای تطابق با حرکت سرمایه فراملی است که

بلعیدن بازار جهانی را از طریق خصوصی سازی موسسات تولیدی دولتی، هدف قرار داده است؛
- بورژوازی بوروکراتیک و کمپرادور، بزرگترین دشمن طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش می‌باشند.

- بورژوازی متوسط نیز به علت گرایش به هم‌دستی با بورژوازی بزرگ و امپریالیسم و دشمنی اش با طبقه کارگر، آماج انقلاب سوسیالیستی است.

۳) وضعیت طبقه کارگر ایران:

- با توجه به رشد ناقص الخلقه بورژوازی ایران، که عمدتاً تجاری و دلال است. درصد کمی از کارگران (۱۰٪) در کارگاه‌های صنعتی بیش از ده نفر متمرکزند. اکثریت بالای کارگران در کارگاه‌های کوچک تولیدی کمتر از ۱۰ نفر، در بخش خدمات، کشاورزی، جنگلداری، ماهی‌گیری، معادن، برق و گاز، ساختمان و ... مشغول هستند. تقسیم بندی کارگری عبارت است از: ۵,۵ میلیون کارگر صنعتی، ۳ میلیون کارگر کشاورزی و ۱,۵ میلیون کارگر خدماتی؛

- طبقه کارگر در اوائل قرن بیستم وزنه سنگینی را در کل تولید کنندگان جامعه تشکیل نمی‌داد. ولی با رشد مناسب سرمایه‌داری، پیوسته بر تعداد آن افزوده شده و در این روند مبارزه اقتصادی اش نیز شدت گرفته است. از آنجاکه مبارزات طبقه کارگر و جنبش کمونیستی در ایران در عین ارتباط با هم (نه در درون هم و در پیوندی فشرده)، تا حدی موازی هم رشد کرده اند، جنبش کارگری هنوز نتوانسته است از درون خود کادرهای کمونیستی فراوانی به وجود آورد؛
- وجود دیکتاتوری عریان چه در دوران رژیم سلطنتی و چه در جمهوری اسلامی باعث شده تا کارگران حتا از داشتن تشکل‌های صنفی و مستقل خود محروم باشند. در عین حال سازماندهی هر بخش از طبقه کارگر در درگیری‌های مختلف با سرمایه داران و رژیم توسط کادرهای کارگری خود ساخته انجام گرفته و نه توسط کادرهای کمونیستی. در نتیجه مبارزه برای ایجاد تشکل مستقل کارگری عمدتاً می‌تواند توسط این کارگران و با تکیه به اینان به پیش برده شود. با این وجود، مبارزه طبقه کارگر بدون رهبری حزب کمونیست، قادر به ایجاد یک تشکل واحد سراسری مستقل کارگری و ایجاد یک جریان سراسری هدفمند به‌خاطر سرنگونی رژیم سرمایه‌داری ایران، کسب قدرت توسط پرولتاریا، بر انداختن مالکیت خصوصی بروسایل تولید و ساختمان سوسیالیسم، نخواهد شد. به این جهت طبقه کارگر ایران هنوز کاملاً از طبقه ای "در خود" به طبقه ای "برای خود" تبدیل نشده است؛

- روند افسار گسیخته واردات کالاها به صورت قاچاقی که تخمیناً ۳۰٪ کل واردات ایران را تشکیل می‌دهد، صنایعی نظیر تولید شکر، چای، پارچه و غیره را با مشکلات جدی روبه‌رو ساخته و به رشد بیکاری در صفوف طبقه کارگر افزوده است؛

- سیاست تعدیل ساختاری دیکته شده توسط سرمایه بین المللی و متعاقب آن فروش کارخانه‌های دولتی به بخش خصوصی؛ دست بالا داشتن سرمایه‌های تجاری و مالی باعث شده تا کارخانه‌ها یکی بعد از دیگری به تعطیلی کشانده شده و کارگران در ابعاد دهها هزار نفری بیکار شوند؛
- تلاش رژیم برای فلج کردن قانون کار نیم بند قبلی، جهت باز گذاشتن دست سرمایه داران در اعمال قانون جنگل در کارخانه‌ها، باعث شده تا نه تنها کارگران کارگاههای کوچک کمتر از ۵ نفر از شمول قانون کار نیم بند موجود حذف شوند بلکه این خطر کلیه کارگران کارگاههای زیر ۱۰ نفرحتا بیشتر را نیز تهدید می کند. به علاوه، رژیم با تلاش برای حاکم نمودن قانون استخدام موقت که هم اکنون بیس از ۵۰٪ کارگران را شامل می‌شود زمینه را هرچه بیشتر برای استثمار کارگران در ابعادی فاجعه‌آمیز آماده نموده است؛
- افزایش پیوسته مبارزات و حرکت‌های اعتراضی کارگران ایران علیه کارفرمایان، نشان می دهد که تضاد کارگران با نظام سرمایه‌داری ایران در حال تشدید است و عمق می یابد.

۴) وضعیت زنان ایران:

- استمرار هزاران ساله فرهنگ طبقاتی مرد سالار و عقب مانده سنتی و حاکمیت سیاه رژیم مذهبی مسلح به پوسیده‌ترین قوانین زن ستیز در ۲۸ سال گذشته در ایران، زن را به نیمه انسانی تقلیل داده است، که سنگ سار می‌شود، به کنج خانه رانده می‌شود، برای گذران زندگی خود مجبور به تن فروشی می‌گردد، حق سرپرستی فرزندان را ندارد، حق انتخاب لباس ندارد، و ...؛
- فروتری زنان به عنوان نیمی از جمعیت ایران طی قرن‌ها - که انسان زاده می شود ولی در جامعه مرد سالار آزادی‌اش را از دست داده و "زن" می‌گردد - یکی از محورهای اساسی مبارزات برابری طلبانه زنان است.
- فرهنگ طبقاتی، آداب و رسوم ارتجاعی و باورهای مذهبی پوسیده که به طور همه جانبه (محسوس و نا محسوس) در تمام شئون زندگی عمل می‌کند و امتیازات اجتماعی مردان - که نیم دیگر جامعه هستند - آنها را در قالب پدر، همسر، برادر و پسر، به مالک زن تبدیل نموده است؛
- استثمار مضاعف زنان توسط سرمایه، در سطح جامعه و به عنوان ابزار تولید مثل و کار درخانه در دست مرد، آنان را به بردگانی در خانه و کالائی در جامعه مبدل ساخته است؛
- سیمای عمومی که در بالا آمد، همراه با هزاران محدودیت دیگر، از يك سو کشور ما را به زندان بزرگی برای زنان تبدیل کرده و از سوی دیگر روحیه مقاومت و مبارزاتی آنان را علیه رژیم که سلطه مرد بر زن را یکی از وظایف شرعی خود می‌داند و هویت زن را در جنسیت اش می‌شناسد، چون آتشفشانی آماده انفجار نموده است؛
- بنابراین، مسئله زنان و نقش برجسته آنان، که یکی از محورهای اساسی مبارزه علیه استثمار

انسان از انسان به طور عام و علیه جمهوری اسلامی به طور خاص می‌باشد، اهمیت ویژه‌ای یافته است. بدین جهت ضروری است به خواست‌های عمومی جنبش زنان و سازماندهی مستقل آنان پاسخ مشخص داد و بر اهمیت و ارتباط تنگاتنگ نابرابری جنسی با حاکمیت سرمایه تأکید نمود و از این طریق ریشه کن کردن کلیه مناسبات نابرابر در جامعه را که در گرو انهدام نظام طبقاتی می‌باشد توضیح داد. بدین جهت فقط با ارائه راه حل سوسیالیستی و کمونیستی می‌توان به چگونگی حل نهائی رفع ستم جنسی در جامعه پاسخ داد. از این رو زنان کمونیست در دو عرصه درگیر مبارزه هستند:

- مبارزه طبقاتی در کل جامعه،

- مبارزه ویژه در امور زنان علیه ستم جنسی؛

رهائی زنان با توجه به عمل کرد جوامع طبقاتی تا کنونی، در گرو هم سو شدن مبارزات رهائی بخش آنان با مبارزه برای براندازی سلطه طبقات استثمارگر بوده و لذا تنها سوسیالیسم است که زمینه را برای رهائی کامل زنان از استثمار و ستم طبقاتی و جنسی فراهم خواهد ساخت.

۵) وضعیت جوانان ایران:

- حدود ۶۰٪ جمعیت ایران را جوانان تشکیل می‌دهند. با محدودیت‌های غیر انسانی که رژیم اسلامی برای جوانان به وجود آورده، آن‌ها را در زندانی به بزرگی ایران به بند کشیده است. جنبش جوانان چون آتشفشانی علیه ستم، فشار و محدودیت‌های جان فرسا، در حال فوران است؛

- ضرب آهنگ انقلاب ایران، به مقدار زیادی با آهنگ ضربان جنبش جوانان تنظیم می‌شود که هم وظیفه خطیری در پیش برد امر انقلاب را دارد و هم وظیفه عظیم ساختمان جامعه نوین فردا را. خلاقیت، توان، شور و شوق و رادیکالیسم از ویژگی‌هایی است که این نسل با خود به تمام بخش‌های جامعه می‌برد: در اعتراضات کارگران و زحمت‌کشان، در مقاومت در برابر آپارتاید جنسی، در دفاع از آزادی اندیشه و بیان در دانش‌گاه و مدرسه، در دفاع از دموکراسی، در پشتیبانی از حقوق زنان و حقوق ملی و در دفاع از حق داشتن کار و مبارزه علیه بیکاری و غیره. به این اعتبار باید اهمیت والای این جنبش را درک کرد و در رهائی از استثمار و ستم بورژوائی و بقایای فئودالیسم و دیگر عقب ماندگی‌های قرون وسطائی به‌آن یاری رساند؛

- به علت وجود نزدیک به ۱۸ میلیون دانش آموز و دانش‌جو در ایران، جوانان با سوادترین را در ترکیب مردم، تشکیل می‌دهند. به این اعتبار آنان آمادگی کسب علوم و فنون و داشتن درک درست‌تر از سیر تحولات بشری را دارند. با توجه به فشاری که بر این بخش از جامعه وارد می‌شود، جوانان می‌توانند در صورت فراهم شدن شرایط به سرعت به آگاهی طبقاتی دست یابند. لذا شایسته آن هستند که قویاً مورد حمایت و پشتیبانی کمونیست‌ها قرار گرفته و متقابلاً جوانان به

صفوف آنها بپیوندند.

۶) وضعیت ملیت‌های ساکن ایران:

- ایران کشوری است کثیرالملله. خلقهای این ملل در طول تاریخ همیشه خواهان زندگی مسالمت آمیز در کنار هم بوده و هستند. با ظهور دولتهای سرمایه داری در اروپا و روسیه و تهاجم اقتصادی- سیاسی و نظامی به کشورهای قاره های مختلف، ایران نیز از این تهاجم بی نصیب نماند. مللی از ایران دو یا چند تکه شدند و در قلمروهای مختلف سیاسی محصور گردیدند. در زمینه داخلی پس از روی کار آمدن رضا شاه، بورژوازی و روشنفکران این طبقه تاب تحمل تظاهر خصوصیات ملی، غیر از ملت فارس را نداشتند. حتا زبانهای ملت های دیگر ایران را زبان بیگانه می دانستند و با ایدئولوژی شووینیسیم عظمت طلبانه فارس علیه هر تظاهر ملی مبارزه می کردند. از این رو "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا ایجاد دولت مستقل" اگر به آزادی هر ملت از یوغ امپریالیسم و بورژوازی حاکم بر ایران بیانجامد، مورد پشتیبانی پرولتاریای آن ملت و مجموعه پرولتاریای ملل مختلف ایران است. ولی اگر این ملت با جدا شدن، در دام بیشتر دسیسه های امپریالیستی گرفتار آید و بورژوازی آن ملت در همکاری با امپریالیسم، پرولتاریای آن ملت را در فشار دائم التزاید قرار دهد، جدائی آن ملت که ناشی از شووینیسیم بورژوازی آن ملت و همکاری آن با امپریالیسم است، قابل پشتیبانی نیست

- "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا ایجاد دولت مستقل" اساساً درخواست بورژوازی یک ملت است. در جامعه سوسیالیستی که پرولتاریای ملتهای مختلف یک واحد جدائی ناپذیر را تحت رهبری حزب کمونیست واحد، تشکیل می‌دهد و هیچ منافعی در جدا شدن ندارد و از نظر تاکتیک و استراتژی واحد زنده ایست، پشتیبانی از "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا ایجاد دولت مستقل" ارتجاعی بوده و آوانسی است به بورژوازی سرنگون شده آن ملت و کشیدن آن به قدرت مجدد و تضعیف پرولتاریای آن ملت و پرولتاریای ملل دیگر ایران.

۷) وضعیت خرده‌بورژوازی روستائی ایران:

- نظام نیمه فئودالی در ایران نه با ضربه ی انقلاب از پائین و توسط توده های روستائی (خوش نشین و دهقانان فقیر)، بلکه با فرم ارضی، طبق اوامر بورژوازی امپریالیستی و فشار فزاینده سرمایه صنعتی (وابسته) که از زمان سلطنت رضاشاه شروع به گسترش کرده بود، با "فرمان ملوکانه" در هم کوبیده شد.

در نتیجه:

- بقایای شیوه تولید فئودالی در برخی مناطق در ساختار اقتصادی ایران هنوز به چشم می‌خورد؛

- کشاورزی خود کفای ایران به کشاورزی تجاری تبدیل شد ؛
- با وجودی که شیرازه مناسبات فئودالی توسط رفرمهای شاه از هم پاشیده شد، ولی کشاورزی مدرن نیز آن چنان نبود که بتواند نیاز داخلی و به ویژه شهرهای صنعتی رو به گسترش را برآورده سازد. از این جهت عقب ماندگی کشاورزی از صنعت، باعث ورود کالاهای کشاورزی از خارج کشور شد ؛
- رفرمهای شاه قشر بندهای جدیدی را در روستا و کلاشاخه ی تولید کشاورزی سبب گردید ؛
- به ازاء هر دو دهقان که در اثر رفرم ارضی صاحب زمین شدند، يك نفر بی زمین ماند. به این ترتیب، قشر وسیعی از دهقانان میانه حال و فقیر، یعنی اقشار خرده بورژوازی ده را که از نظر تاریخی در گسترده ترین کمیت خود بودند، به وجود آورد. قشر وسیعی از دهقانان بی زمین نیز بصورت نیروی کار ارزان در شهرها طعمه صنایع وابسته و مونتاژی شدند و عده ای هم بصورت خوش نشین و کارگران کشاورزی (صنعتی و سنتی) در روستاها ماندند؛
- دهقانان مرفه در جریان و بعد از اصلاحات ارضی شاه فربه تر شدند و از امکانات مالی رژیم و شرکتهای تعاونی در مکانیزه کردن تولیدات خود سود جستند.
- در جریان سه مرحله اصلاحات ارضی، بسیاری از فئودالها برای حفظ زمین شان آن را مکانیزه کردند و به کشاورزی مدرن و تجاری پرداختند و به این ترتیب قشر بورژوا- ملاکان به وجود آمد که کشاورزی صنعتی و سرمایه داری را به پیش می بردند. این قشر ۸۰٪ کل زمینهای قابل کشت را در اختیار داشت و دارد که از تمام امکانات دولتی و مساعدتهای سرمایه بین المللی برخوردار بوده و خود را به صورت صاحبان پلانتاژهای مدرن کشاورزی نشان می دهد. تولیدات این بخش عمدتاً صادراتی بوده و کمتر در داخل مصرف دارد. عمده افراد این قشر همان اعضای مافیای مالی هیئت حاکمه هستند ؛
- تعدادی شرکت کشت صنعتی نیز زیر نظر دولت در مرغوبترین زمینها در آذربایجان، خوزستان، دشت قزوین، جیرفت و ... که اساساً مکانیزه بوده و به شیوه سرمایه داری تولید می کردند، به وجود آمدند که پس از انقلاب بهمن در اختیار دولت در آمدند. بخش قابل ملاحظه ای از زمینهای مرغوب نیز به عنوان موقوفه که بعضاً نظیر موقوفه های آستان قدس رضوی به صورت صنعتی کشت و زرع می شوند نیز در اختیار دولت و مافیای مالی قرار گرفت ؛
- نتیجه این که نیروی فعال انقلاب سوسیالیستی در روستا برای اجتماعی کردن زمین، فقط کارگران کشاورزی ، دهقانان فقیر و خوش نشینان هستند، بقیه اقشار خرده بورژوازی ده به علت چسبیدن به زمین و تلاش در حفظ مالکیت شخصی بر آن علیه انقلاب بر می خیزند و یا باانقلاب هم آوائی نمی نمایند.

از آنجا که پیشرفت انقلاب در عرصه ی کشاورزی در گرو آزاد شدن کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر از ورطه ی نظام سرمایه داری است، با کسب قدرت توسط پرولتاریا، زمین تدریجاً اجتماعی خواهد شد و شورای کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر بر روند تولید و توزیع نظارت خواهند کرد. فقط و فقط در چنین شرایطی است که ساختار کشاورزی با ساختار سوسیالیستی منطبق خواهد شد.

۸) وضعیت تحصیل کرده های ایران:

- ۵۰٪ از تحصیل کرده های ایران (۱۰٪ شاغلین کشور) به علت نقش بزرگ دولت در اداره امور کشور و ضرورت وجود تکنوکراتهایی که بتوانند به کارهای دولتی رسیدگی کنند، به کارهای دولتی اشتغال دارند؛

- رشد سریع جمعیت در دهه های اخیر و تبدیل ایران به کشوری با جمعیت عمدتاً جوان، نفوذ علم و تکنولوژی به داخل و بیکاری مزمن، سبب گردیده تا جوانان گذشته از تأثیر جذاب علم، جهت تأمین آینده و امنیت شغلی به تحصیل دانشگاهی رو آورند. از این رو در صد تحصیل کرده های ایران نسبت به کل جمعیت آن بالاست (۲۰٪)؛

- زیر پا گذاشتن ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک روشنفکران در بخشهای ادبی، هنری، روزنامه نگاری توسط رژیم جمهوری اسلامی و به کار گماردن افراد نالایق در پستهای حساس و حق کشی و تبعیض در مورد آنان، مقاومت و مبارزه علیه رژیم را در میان آنها تشدید کرده است.

- رهائی روشنفکران ایران نیز با سرنوشت جنبش کارگری گره خورده است. زیرا تاریخ صدسال اخیر ایران نشان می دهد که چه تحت رژیم سلطنتی و چه در دوره ی حاکمیت جمهوری اسلامی، یکی از گروههای اجتماعی که پیوسته تحت ستم و آزار قرار داشته است، قشر روشنفکر و تحصیل کرده ها بوده اند.

فصل سوم

وضعیت جنبش جهانی کمونیستی و سوسیالیسم:

۱- نگاهی به تاریخ سوسیالیسم:

- با غلبه نظام سرمایه داری بر نظامهای ماقبل سرمایه داری و کشیده شدن میلیونها انسان به بازار عرضه و تقاضای سرمایه و کار مزدوری، ایده های سوسیالیستی نیز در راه رهایی از این نظام، تدریجا و در سطحی تخیلی پدید آمدند. در نیمه اول قرن نوزدهم، با انباشت تجربه مبارزاتی پرولتاریا علیه بورژوازی و زاده شدن کمونیسم علمی، سیمای تمام نمای سوسیالیسم، به مثابه آلترناتیو جامعه سرمایه داری، ترسیم شد. علیرغم افت و خیزهای جنبش کارگری، کمونیسم، با قیام کارگران پاریس و ایجاد کمون در سال ۱۸۷۱ که عمر کوتاه ۷۰ روزه ای داشت، انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و انقلاب اکتبر ۱۹۴۹ چین و به وجود آمدن احزاب کمونیست در بسیاری از کشورهای جهان، از "شبحی در اروپا" به "موجودیتی سترگ در جهان" و آلترناتیو عینی بالفعل نظام سرمایه داری تبدیل گردید؛

- کمون پاریس آغازگاه جنبش طبقه ای بود که "به عرش اعلا یورش برد" و در فرایند مارش نیرومند خود به انقلاب اکتبر انجامید. کمون در همان زندگی ۷۰ روزه خود با انتخاب خارجیان در سطح رهبری کمون، پرچم انترناسیونالیسم پرولتری را برافراشت. کمون با الغاء ارتش منظم و پلیس، با مسلح کردن مردم، جداکردن دین از دولت، برهم زدن دستگاه بوروکراتیک دولتی، برابر کردن مرزها و...، عناصر اساسی در ساختن جامعه به دست پرولتاریا را فراهم نمود. در عین حال شکست کمون برای تدارک رزم آینده پرولتاریا تجارب گرانقدری به میراث گذاشت که تنها در پرتو عمل انقلابی و پراتیک مشخص آن حاصل شده بودند. کمون نشان داد که طبقه کارگر نمی تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ای را تصرف نماید و آنرا برای مقاصد خویش به کار اندازد. کمون شکل آن چنان جمهوری بود که می بایست نه تنها نظام پادشاهی و سرمایه داری بلکه خود سیادت طبقاتی را نیز براندازد و بالاخره این که طبقه کارگر بدون داشتن حزبی انقلابی، پیشاهنگ و نیرومند- حزب کمونیست- نمی تواند به قامت سترگ آن طبقه ای ظاهر شود که قصد ساختن جامعه نوین را دارد؛

- انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه با بهره گیری از تجارب کمون پاریس، ماشین دولتی بورژوازی را در هم شکست و علیرغم این که روسیه کشور پیشرفته سرمایه داری نبود، بنای سوسیالیسم را آغاز نمود. دستاوردهای تاریخی آن نظیر استقرار حکومت کارگران و زحمتکشان، دموکراسی شورایی، تلاش در جهت لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، رهایی زنان و دهقانان و ملل تحت ستم روسیه، از بین بردن امتیازات حقوقی موجود در رژیمهای سابق و کشاندن اختلافات حقوقی از ۲۰ به ۱ به ۵ به ۱، تحصیل رایگان برای فرزندان کارگران و زحمتکشان، خدمات بهداشتی برای توده ها، امتناع از شرکت در جنگ جهانی اول و باز خواندن نیروهای ارتشی از جبهه های جنگ، حرکت در جهت ساختمان سوسیالیسم، اعلام پشتیبانی از مبارزات کارگران و زحمتکشان و ملل ستمدیده جهان در مبارزه علیه امپریالیسم و... از جمله دستاوردهای سوسیالیسم پیروزمند بود که امید بزرگی را در قلب میلیاردها انسان برای رهایی از یوغ نظامهای ناعادلانه سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری به وجود آورد. اما این عوامل مثبت در پیشروی سوسیالیسم، خیلی زود با عوامل باز دارنده، درگیر مبارزه مرگ و زندگی شدند:

الف- انقلاب پرولتاری در آن کشور امپریالیستی پیروز شده بود که از بقایای نظامهای ماقبل سرمایه داری شدیداً رنج می برد. جامعه شوروی از نظر ترکیب جمعیت، اساساً جامعه ای خرده بورژوازی بود که در برابر پیشروی پرولتاریا مقاومت می کرد؛

ب- کشور شوراهای که در خرابه های جنگ جهانی اول پا به عرصه وجود نهاد و جنگ داخلی ۴ ساله ای را متحمل شده بود، می بایست تلاشی عظیم را جهت آبادانی آن ویرانه ها سازمان دهد؛

پ- انقلاب اجتماعی پرولتاریا خصلتی جهان شمول دارد. پیروزی سوسیالیسم در یک کشور، بدون تداوم انقلاب در کشورهای دیگر، سوسیالیسم را در محاصره کشورهای امپریالیستی می اندازد. شکست انقلاب در آلمان و مجارستان و عدم پیشروی انقلاب در دیگر کشورهای اروپایی، همراه با محاصره شوروی توسط ۱۴ کشور امپریالیستی، باعث شد تا انقلاب از حالت تهاجمی به حالتی دفاعی افتد و برای حفظ هویت خویش با چنگ و دندان تلاش ورزد؛

ت- فقدان تجربه قبلی در زمینه پیشبرد مناسبات سوسیالیستی، تشدید مقاومت بورژوازی و خرده بورژوازی در برابر سوسیالیسم و ضرورت تقویت بنیه دفاعی حکومت شوراهای برای مقابله با مقاومت ضد انقلاب درونی و بیرونی، عاملی ترمزکننده در شکوفایی دموکراسی سوسیالیستی و رفاه مردم گردید؛

ث- راه حلهایی که پس از سالها مبارزه ایدئولوژیک در رهبری حزب کمونیست شوروی در مورد چگونگی پیشبرد ساختمان سوسیالیسم صورت گرفت، از حد تمرکز سرمایه ها در دست دولت، تجاوز نکرد. این امر، همراه با وجود قشر وسیع خرده بورژوازی، باعث رشد

بوروکراتیسم شد. دولت پرولتری تدریجا مناسبات نزدیک و پیوند فشرده اش را با توده های کارگر و زحمتکش از دست داد و بیش از پیش به حل مسایل از بالا و یا از طریق سرکوب، رو آورد؛

ج- در سالهای ۱۹۳۰ سیاست تکیه بر نخبگان برای پیشبرد مسایل اقتصادی به جای تکیه به توده ها و بسیج آنها، باعث شد تا قشر ممتازی مرکب از کادرهای تولیدی، نظامی، فرهنگی و غیره به وجود آید که منافعشان نه در گره خوردنشان با توده ها و منافع پرولتاریا، بلکه حفظ موقعیت ممتاز خودشان در دستگاه بوروکراتیک حاکم بود؛

چ- اعلام از بین رفتن طبقات در شوروی توسط استالین (کنگره ۱۸) و عدول از آموزش کمونیسم علمی که سوسیالیسم را یک دوره کامل تاریخی می داند، زمینه را برای رشد عوامل بورژوایی در تمام سلولهای جامعه از جمله در حزب کمونیست هرچه بیشتر فراهم نمود که دست به نفوذ و تخریب دژ سوسیالیسم از درون آن، زدند؛

ح- رشد نازیسم و فاشیسم در اروپا و حمله آن به شوروی، باعث گردید که این دولت به جای تمرکز دادن به تولید در زمینه های مصرفی و رفاه خلق، روی تولیدات نظامی متمرکز شود. جنگ جهانی دوم علاوه بر ویرانی عظیمی که در شوروی ببار آورد، جان بیش از ۲۵ میلیون انسان را که در بین آنها بهترین و وفادارترین کادرهای کمونیست بودند، به تاراج برد. این مسائل نشان دادند که بورژوازی جهانی با تمام قوا برای سد کردن حرکت سوسیالیسم و منزوی کردن آن، آماده هر نوع جنایتی است؛

خ- در مقابل فشار عظیم بورژوازی جهانی جهت در هم شکستن کشور شوراها، دولت شوروی بجای تکیه بیشتر بر توده ها در مبارزه علیه عاملین امپریالیسم و بورژوازی داخلی، از جمله در مبارزه آیدئولوژیک-سیاسی درون حزبی، به نیروی قهر متوسل شد که به حذف و نابودی تعدادی از کادرهای برجسته حزب و جنبش کمونیستی انجامید. این شیوهی نادرست حل تضادهای درون حزب، باعث شد تا رویزونیستها مواضع حساسی را در حزب و دولت شوروی اشغال کنند و سوسیالیسم را از درون استحاله نمایند؛

د- بدین ترتیب، زمینه برای حمله همه جانبه عوامل بورژوازی به مرکز حزب کمونیست و قدرت سیاسی و غصب کامل آن ها، فراهم شد. رویزونیسم مدرن نه به مثابه یک انحراف خلق الساعه بلکه به مثابه سلولهای سرطانی بود که طی حیات نزدیک به ۴۰ ساله دولت شوروی، بر بستر ضعفهای حزب و دولت، تدریجا زمینه رشد یافت که نهایتا دولت پرولتری را به زیر کشید و سرمایه داری را بر تخت قدرت نشاند؛

- در سوسیالیسم مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله باید به مالکیت جمعی تبدیل شود. مالکیت جمعی به معنای مالکیت تمامی افراد جامعه است که در تولید و مبادله شرکت دارند. تاریخ نشان

داد که اگر کارگران و زحمت‌کشان امر تولید را در دست نداشته و مالکیت در دست دولت متمرکز شود، به محض این که دولت از خط پرولتری عدول کند، مناسبات سوسیالیستی جای خود را به مناسبات سرمایه داری می‌دهد. بنابراین کنترل مالکیت نه در دست دولت بلکه باید در دست شوراهای کارگران و زحمت‌کشان در هر واحد تولیدی باشد، تا طبق ضوابط دقیق و با کنترل دائمی شوراها، از اخلال در امر پیشروی تولید مانع گردند. این امر در شوروی صورت نگرفت. بر عکس تحت عنوان مالکیت دولتی، مسئولین واحدهای تولیدی ابتکار رهبری و کنترل تولید را به دست گرفتند و پس از تغییر ماهیت دولت شوروی بسیاری از آن‌ها به مالکین آن موسسات تبدیل شدند؛

- بدین ترتیب، حرکت سوسیالیسم پس از لحظه ای شکوفائی و اوج، در مبارزه مرگ و زندگی علیه بورژوازی، هر دم گندتر گردید تا عاقبت متوقف شد و قدرت سیاسی بار دیگر به دست بورژوازی افتاد. انتقاد سوسیالیستهای خرده بورژوا و کمونیستهای تخیلی از ماهیت دولت شوروی بعد از درگذشت لنین که آن را بورژوایی ارزیابی می‌کنند، نادیده گرفتن واقعیت عینی موجود شوروی و حرکت پر پیچ و خم تاریخ آن است که ناشی از وضعیت عینی و خارج از ذهن انسانها، هیچ‌گاه بدون افت و خیز، بدون عقب گشت، بدون رخداد اشتباهات و محدودیتهای ذهنی، نبوده است. راه حلهای بورژوازی، به موازات تعمیق نیافتن راه حلهای سوسیالیستی در جریان تداوم تولید وسیع خرده بورژوازی و سپس حاکمیت رویزیونیسم و کشاندن سود دهی در مقام فرماندهی موسسات تولیدی و تسلیم کامل به قانونمندی بازار عرضه و تقاضای بورژوایی، عملی شد و ارزشهای سوسیالیستی یکی بعد از دیگری در صنعت و کشاورزی نابود گردیدند. چنین روندی با ویژه‌گیهای خود در چین نیز بعد از ۲۷ سال مبارزه سخت ایدئولوژیک در درون حزب کمونیست بین پرولتاریا و بورژوازی در مورد تاکید روی ساختمان سوسیالیسم و یا ادامه انقلاب دموکراتیک به مفهوم محدود نکردن نقش بورژوازی در تولید، نهایتاً به پیروزی رویزیونیستها انجامید و چین راه رشد سرمایه داری را در پیش گرفت.

۲) وضعیت جنبش کمونیستی در حال حاضر:

- جنبش جهانی کمونیستی دو انشعاب بزرگ تاریخی را که توسط رویزیونیستهای کهن (برنشتاین و کائوتسکی) و رویزیونیستهای مدرن (خروشچف و تنگ سیائو پینگ) رهبری می شدند، تجربه کرد. اگر در انشعاب اول عمدتاً طبقه کارگر کشورهای پیشرفته سرمایه داری تحت تأثیر دو جریانی: کمونیستی و رفرمیستی منشعب شدند. در انشعاب دوم طبقه کارگر کل کشورهای جهان که قبلاً تحت خط انقلابی کمونیستها قرار داشتند به دو جریان کمونیستی و رفرمیستی جدید تقسیم گردیدند. با این تفاوت که در انشعاب اول به علت آن که طبقه کارگر توانست قدرت سیاسی را در

روسیه به دست آورد، جنبش نوین کمونیستی با روحیه ای تهاجمی به مبارزه ادامه داد. احزاب کمونیست از زیر سلطه سوسیال دموکراسی رفرمیستی بیرون آمده، سریعاً رشد کرده و مانع آن شدند که تمام کارگران در زیر نفوذ سوسیالیسم بورژوازی قرار گیرند. در حالی که در انشعاب دوم، با توجه به این امر که رویزیونیستهای مدرن قدرت سیاسی را در دست داشتند و بسیاری از احزابی که موجود بودند و یا تازه به وجود آمده بودند زیر نفوذ رفرمیسم و سازش طبقاتی رویزیونیستهای کهن و مدرن قرار داشتند، کمونیستها قادر به گسترش نفوذ خود در میان طبقه کارگر نشدند. هم اکنون نزدیک به نیم قرن از به قدرت رسیدن رویزیونیسم مدرن خروشچفی و ۳۰ سال از بروز رویزیونیسم تنگ سیانو پینگی می گذرد ولی هنوز، جنبش کمونیستی قادر به ایجاد وحدت نظری و عملی و انسجام تشکیلاتی نگردیده، به شدت تضعیف گشته و در تفرقه بسر می برد؛

- شکست کمونیستها و طبقه کارگر، به خرده بورژوازی - به ویژه در کشورهای پیرامونی - این فرصت را داد تا با نفوذ در جنبش کارگری کمونیستی، دیدگاههای غیر پرولتری خود را در درون این جنبش به نام دیدگاههای طبقه کارگر جا بزند. هم اکنون، افراد منشی که ناشی از موقعیت اجتماعی خرده بورژوازی و مناسبات تولیدی کوچک می باشد و در عرصه سیاسی و تشکیلاتی به صورت فراکسیونیسیم، پلورالیسم، برابری طلبی، نفی گرایی، منزه طلبی نظری و تشکیلاتی خود را نمایان می سازد، عملاً آب به آسیاب بورژوازی امپریالیستی در اتمیزه کردن جنبش کارگری و کمونیستی متشکل می ریزد. رشته ای که تمامی این دیدگاههای خرده بورژوازی را در لفافه احزاب کمونیست، کمونیست کارگری، کمونیست انقلابی و غیره، به هم پیوند می دهد، خود مرکز بینی خرده بورژوائی است؛

- از آن جایی که پیشروی تاریخ و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم امر توده های کارگر و زحمتکش متحد و متشکل است، شعار "پرولتاریای همه کشورها متحد شوید" بیش از ۱۵۸ سال پیش بر پرچم کمونیسم علمی نقش بست، لذا امر وحدت پیشروان جنبش کارگری به طریق اولی، ضرورتی است مبرم برای وحدت صفوف طبقه کارگر.

- تشدید تضادهای اساسی جهان و به ویژه تضاد طبقه کارگر و زحمتکشان با امپریالیسم و "بازار آزاد" تحمیلی آن و به میدان آمدن دهها میلیون انسان ضد گلوبالیزاسیون و حاکمیت سرمایه بر جهان، اکنون کمونیستها را در برابر این واقعیت قرار داده است که یا باید متحد شده و در این مبارزه جهانی علیه نظام جهانی سرمایه، نقش پیشرو و رهبری کننده را به دست آورند و یا ابتکار به دست نیروهای خرده بورژوازی در اپوزیسیون خواهد افتاد. این حرکت هنوز شتاب چندانی نگرفته است و اگر کمونیستها بر اساس کمونیسم علمی و نکات اساسی برنامه و تاکتیک انقلاب

جهانی، متحد شوند، می‌توانند نقش قاطعی را در به زانو درآوردن امپریالیسم و مرتجعین جهان ایفا کنند.

وضعیت جنبش کمونیستی ایران :

جنبش کمونیستی ایران تحت تأثیر جنبش کمونیستی جهان ۴ دوره نسبتاً متمایزی را پشت سر نهاده است:

الف - دوره انقلابی:

این دوره همزمان است با بروز دو خط مشی انقلابی و رفرمیستی در جنبش جهانی طبقه کارگر. کارگران و روشنفکران انقلابی و کمونیست ایرانی در اوائل قرن گذشته در پیوندی فشرده با سوسیال-دمکراسی کارگری روسیه، خط مشی انقلابی لنینی را پذیرفتند. آنها با تجاری که از انقلاب مشروطیت و حرکت‌های انقلابی بعد از آن داشتند، تحت رهنمودهای انترناسیونال کمونیستی، در اول تیرماه ۱۲۹۹ شمسی، در بحبوحه شرکت در جنبش مسلحانه جنگل، حزب کمونیست ایران را تشکیل دادند. این حزب پس از شکست جنبش جنگل، علیرغم برخی اشتباهات در ارزیابی از ماهیت طبقاتی رضا شاه و دنباله روی از وی، با تحلیل از وضعیت نیمه مستعمره - نیمه فئودالی ایران آن روز، با تکیه به اهمیت رهایی دهقانان از یوغ فئودالیسم، انقلاب ارضی را در دستور کار خود قرار داد. حزب نه تنها در قیام جنگل شرکت نمود و جمهوری شوروی گیلان را بنا نهاد. بلکه پس از غلبه خط چپ روانه و شکست جمهوری گیلان، به سازماندهی کارگران، زنان، معلمان و.... پرداخت. ولی سرانجام پس از بیش از ۱۰ سال فعالیت، توسط رضاشاه سرکوب و سازمان‌هایش در ایران متلاشی شدند.

ب- دوره رفرمیستی:

در بحبوحه جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط نیروهای متفقین و سقوط سلطنت مستبده رضاشاه، حزب توده ایران به‌مثابه جبهه ای ضد فاشیستی و دمکراتیک، از سازش تعدادی از کمونیست‌های سابق و روشنفکران دمکرات در مهرماه ۱۳۲۰ تشکیل شد. به‌خاطر این التقاط در بینش و خط مشی و سپس دنباله‌روی از سیاست‌های دولت شوروی و نتیجتاً نیاندیشیدن با مغز خود، نتوانست دوستان و دشمنان انقلاب ایران را بدرستی تشخیص دهد و به مثابه حزب تراز نوین پرولتاریا عمل کند. در جریان کودتای ۲۸ مرداد، حزب توده به‌دنباله‌روی از بورژوازی ملی ایران پرداخته و در برابر کودتاچیان نایستاد. پس از این کودتا نیز کوشید تا مبارزات طبقه کارگر ایران را با مشی سیاسی رویونیست‌های مدرن حاکم بر شوروی هماهنگ سازد. بدین جهت نفوذش را در درون طبقه کارگر هرچه بیشتر از دست داد و دیگر نتوانست در این راستا موفقیتی به دست آورد.

پ - دوره تفرقه و راه یابی:

جنبش نوین کمونیستی ایران بر اساس نقد اپورتونیزم تاریخی رهبری حزب توده و در جدال با رویزیونیسم مدرن خروشچفی، در دهه ۱۳۴۰، با انشعاب بخش بزرگی از کادرها و اعضای حزب توده در خارج از کشور از این حزب و ایجاد "سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور"، شکل گرفت. مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن در سطح جهانی توسط احزاب با اتوریته ای نظیر حزب کمونیست چین، کمک کرد تا این سازمان با شرکت در این کارزار، اصول کمونیستی را عمیقتر فرا گرفته و بکار ببندد. اما به علت نداشتن پیوند فشرده با توده های کارگر و زحمتکش، نتوانست تغییراتی را که در اثر رفرمهای ارضی شاه در وضعیت نیمه فئودالی ایران به وجود آمده بود درک نماید. بدین جهت الگو بردارانه و دگماتیستی، تئوری مائوتسه دون مبنی بر ضرورت "انقلاب دمکراتیک نوین" در کشورهای نیمه مستعمره- نیمه فئودال را بر شرایط ایران که از این مرحله فراتر رفته بود، منطبق دانست و ناشی از آن به نادرستی راه انقلاب ایران را "راه محاصره شهرها از طریق دهات" ارزیابی نمود.

مدتی بعد از تشکیل این سازمان، سازمانهای دیگری نظیر "سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان" (در خارج از کشور ۱۳۴۶)، "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران- کومه له" (در کردستان ایران ۱۳۴۸) و "سازمان انقلابیون کمونیست" (۱۳۴۹ در خارج از کشور) بوجود آمدند که علیرغم اختلافات نظری در برخی زمینه ها اساساً با رفرمیسم حزب توده، خط کشی داشتند. در داخل ایران در اواخر دهه ۴۰، عده ای از روشن فکران انقلابی، در اثر فقر و فاقه ای که رفرمهای شاه برای افشار زحمتکش روستایی و خرده بورژوازی شهری بوجود آورده بود، در دو طیف به مبارزه چریکی رو آوردند: چریکهای فدائی خلق (چپ) و مجاهدین خلق (مذهبی). مبارزه چریکی علیرغم رادیکالیسمی که داشت، ضربه ی سختی به اصل حزبیت پرولتری وارد ساخت. آن ها این توهم را پراکندند که بدون وجود سازمان رهبری کننده پرولتری، بدون آگاه، بسیج، مصمم، متشکل و مسلح کردن توده ها می توان انقلاب ایران را به پیروزی رساند و یا این که این عملیات می توانند نقش "موتور کوچک" را در به حرکت درآوردن مردم ("موتور بزرگ") برای انجام انقلاب، ایفا نمایند. ناشی از شکست عملیات مسلحانه چریکی و مبارزه ایدئولوژیک مدافعین خط مشی توده ای با بینش چریکی، در سازمان مجاهدین خلق انشعابی روی داد و جناح چپ آن، "سازمان مارکسیستی- لنینیستی پیکار" را به وجود آورد. انشعابات دیگری نیز در میان طیف فداییان خلق در زندان شروع شد.

"سازمان انقلابی" از ابتدا به منظور وحدت مارکسیست- لنینیستهای ایران- که با رویزیونیسم مدرن خطکشی داشته و به کسب قدرت از طریق انقلاب قهرآمیز مسلحانه برای سرنگون ساختن رژیم شاه

و برقراری دیکتاتوری دموکراتیک خلق به رهبری پرولتاریا، معتقد بودند - برای ایجاد حزب کمونیست، مبارزه کرد. هرچند که درک آن سازمان از مسایل فوق در ابتدا نادقیق و بعضاً التقاطی بود. در سالهای قبل از انقلاب بهمن نیز، ناشی از پذیرش "تئوری سه جهان"، سازمان انقلابی در پیشبرد امر وحدت کمونیست ها موفق نشد. حزب رنجبران نیز براساس این انحراف رویونیستی تشکیل شد. در نتیجه جنبش چپ، پس از انقلاب بهمن و عقیم ماندن تلاشهای وحدت طلبانه جهت ایجاد حزب واحد پیشرو طبقه کارگر، به دلیل فقدان خط درست مارکسیستی و در ادامه آن ناشی از ضربات شدید جمهوری اسلامی با بزرگترین تفرقه ها روبرو گشت. پس از وحدت کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست در سال ۱۳۶۲، و اعلام ایجاد "حزب کمونیست ایران"، اینان ادعا کردند که روند حزب سازی به پایان رسیده و تشکلهای خارج از حزب آنها، بورژوایی هستند. این حزب نیز روند تفرقه و انشعاب را در پیش گرفت و همان ادعاها مجدداً از جانب انشعابیون در مورد خود "حزب کمونیست ایران" تکرار شد که خود را "حزب کمونیست کارگری" و... می نامیدند!

جنبش کمونیستی ایران پس از ۸۶ سال که از شکل گیری آن می گذرد، پس از ۸۶ سال پیروزی های لحظه ای و شکستهای طولانی و تحمل سرکوب های خونین، امروزه در بدترین شرایط ممکن، در تفرقه، سکتاریسم، خود مرکز بینی و جدائی از طبقه و توده ها به سر برده و هنوز قادر به وحدت روی خطمشی واحدی نشده است. در شرایطی که خیزش جنبش های توده ای، کارگری و روشنفکری هر روز اوج تازه ای می یابد، بخش های مختلف جنبش کمونیستی در صحنه، به طور یکپارچه ای حاضر نیستند، ارتباطشان با طبقه کارگر ضعیف بوده و در صحنه سیاسی کشور، اثرچندانی ندارند.

ت - دوره جدید و تلاش برای وحدت:

در خارج از کشور، علیرغم تلاشهای جدیدی برای وحدت کمونیستها، بازهم فرقه گرائی حاکم است. در اوضاع کنونی سازمانهای کمونیستی در بهترین حالت اتحادهای نوع جبهه و واحدی بوجود می آورند که برائی چندانی ندارند. وضعیت جنبش کمونیستی در خارج از کشور اسف انگیز است. علت این وضع دو عامل است که در ارتباط دیالکتیکی باهم عمل می کنند:

۱- منشاء خرده بورژوازی افراد این سازمانها:

خرده بورژوازی - به ویژه قشر بالا و متوسط آن گرایش به سوی بورژوازی دارد و اگر زمانی هم مجبور به نزدیکی و وحدت با پرولتاریا شود، از روی استیصال و جبر شرایط است. خرده بورژوازی يك گام به سوی پرولتاریا می رود که دو گام از او دور گردد. این ویژگی، سکتاریسم خاص خرده بورژوازی را نیز سبب می گردد. به این جهت فریادهای وحدت طلبانه، فقط پژواکی می گردد، که بارها به گوش می رسد، فکری را به خود مشغول می کند و می گذرد،

بدون تاثیر.

۲- جدا بودن تاریخی کمونیستها از طبقه کارگر :

این امر از یکسو ناشی از سرکوب بی رحمانه‌ی کمونیستها توسط رژیمهای مستبدانه حاکم بر ایران و از سوی دیگر از فقدان برنامهء دقیق و طولانی مدت در راستای پیوند با طبقهء کارگر و جنبشهای کارگری، می شود.

این علل دوگانه آن حلقه شیطنانی است که به دور خود می چرخد؛ منشا خرده بورژوازی باعث دوری از طبقه می گردد و دوری از طبقه باعث تشدید خصلتهای مخرب خرده بورژوازی در جنبش کمونیستی می شود.

راه برون رفت از این دایره شیطنانی، پس از تدوین خط مشی نسبتاً درست ، حرکت و سازماندهی در سمت پیوند با طبقه کارگر است و حرکت برای تغییر بنیادین منشاء طبقاتی سازمانهای این جنبش. حرکت برای ماندن در طبقه کارگر ، آموزش، نظم و یکی شدن با آن است. در حرکت به این سمت است که سازمانها محك می خورند، بعضی از صحنه زندگی محو می شوند و بعضی دیگر پرو بال می گیرند. آن سازمانی که با صلابت قدم در این راه نهد و با هر قدم به تصحیح خط مشی خود بپردازد، قادر خواهد گشت بخش عظیمی از جنبش کمونیستی ایران را متحد کند. فقط از این لحظه تاریخی است که جنبش کمونیستی ایران مهر خود را بر وقایع می زند و اثر می گذارد.

فصل چهارم

برنامه ی مشخص و تاکتیک های اساسی ما:

۱- “ برای انقلاب کردن به حزب کمونیست انقلابی نیاز است” :

طبقه کارگر ایران برای براندازی حاکمیت استبدادی نظام جمهوری اسلامی ایران و کسب قدرت سیاسی، راهی جز تدارك و ایجاد آمادگی ذهنی و عینی جهت انجام این رویارویی تاریخی ندارد. بورژوازی ایران در هم‌دستی با بورژوازی امپریالیستی و دیگر مرتجعین، هرگز حاضر به گردن نهادن به رای اکثریت مردم ایران نخواهد شد و مسالمت آمیز قدرت را به کارگران و زحمت‌کشان تقدیم نخواهد کرد. هیچ طبقه‌ی استثمارگر حاکمی هم در تاریخ تا به امروز چنین کاری را به ضرر خود نکرده است. به همین علت دستگاه‌های سرکوب اعم از ارتش، پلیس، زندانها، دستگاه قضائی، نقش کلیدی در سرکوب استثمارشوندگان و تحت ستم بوده گان داشته اند. بنابراین پرولتاریای ایران علیرغم این که مایل به خونریزی نیست و جنگ به او تحمیل می‌شود راهی جز رودرروئی خونین با این دستگاه سرکوبگر نداشته و باید خود را برای مبارزه سخت و طولانی آماده نماید. “قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید”.

چنین انقلابی نیز جز از طریق ایجاد رهبری سیاسی – تشکیلاتی با کیفیتی که بتواند این امر مهم را سازمان دهد، امکان پذیر نیست. لذا مبرم ترین وظیفه عناصر پیشرو پرولتاریا تلاش برای ایجاد حزب واحد کمونیست در ایران است که در پیوندی فشرده با طبقه کارگر و توده های زحمتکش و جنبشهای توده ای قرار داشته باشد.

این وظیفهء تاریخی را باید محکم به دست گرفت و به سرانجام رساند. در نتیجه:

الف- از بین بردن حاکمیت و مناسبات تولیدی سرمایه داری، مستلزم انجام انقلاب پرولتری و بر پا داشتن نظام سوسیالیستی است.

ب- انقلاب امر توده های میلیونی است که باید آگاه، بسیج، مصمم، متشکل و مسلح شوند. بدون قیام توده ها، تحقق انقلاب نا ممکن است.

پ- رهبری درست حزب کمونیست، شرطی اساسی در هدایت و به پیروزی رساندن انقلاب پرولتاریائی می باشد.

۲- روند ایجاد حزب واحد پیشرو طبقه کارگر:

با توجه به روند دیالکتیکی رشد پدیده ها، باید در زمینه ایجاد حزب کمونیست نکات زیر را به دقت اجرا نمود:

الف- از آنجا که حزب کمونیست بخشی از طبقه کارگر و بخش پیشرو آن است، هر حزبی در صورتی شایسته چنین نامی است که با طبقه کارگر و زحمتکشان پیوند فشرده ای داشته باشد. کادرها و اعضای چنین حزبی عمدتاً از درون طبقه کارگر و زحمتکشان برخاسته باشند و همچون ماهی در آب لحظه ای از مبارزات طبقاتی دور نیفتند. لذا وظیفه کمونیست‌هاست که خود را به درون توفان مبارزات کارگری و توده ای بیاندازند، در این مبارزات طبقاتی آبدیده شوند و با عضوگیری عناصر پیشرو این جنبشها به تقویت حزب کمونیست بپردازند. بنابراین پیوند با طبقه کارگر يك وظیفه اساسی است که باید سازماندهی شود.

ب- تنها راه شناخت ماهیت طبقاتی تشکلهای مدعی دفاع از کمونیسم در آن است که آیا حاضرند بر اساس آموزش کمونیسم علمی حول نکات اساسی برنامه و تاکتیک متحد شده و نشان دهند که قصد تغییر جهان را از طریق ایجاد حزب واحد پیشرو طبقه کارگر، دارند؟

پ- مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی علیه نفوذ افکار خرده بورژوازی و بورژوازی در درون جنبش چپ ایران، برای ایجاد حزب امریست اجتناب ناپذیر. و این امر سومین سمت گیری اساسی کمونیستها باید باشد.

ت- سه نکته اساسی فوق و مشخصاً پیوند با طبقه کارگر و رهبری مبارزات طبقاتی امریست که تدریجاً حاصل می شود. در بدو پیدایش حزب نمی توان انتظار داشت که حزب از تمامی این کیفیتها به بهترین وجهی برخوردار باشد. آن چه که مهم است سمتگیری طبقاتی در این راستاست.

برنامه مشخص ما برای هدایت جنبشهای کارگری و توده ای :

این برنامه دربرگیرنده تمامی خواسته های این جنبشها نبوده بلکه مبرمترین آنها در شرایط کنونی است که باید در مبارزه علیه رژیم، جهت تحقق آنها تلاش نمود. حل نهائی این خواسته ها نیز تنها در سوسیالیسم امکان پذیر است.

- در جنبش کارگری:

- مبارزه برای سازمان یابی مستقل کارگران در تشکلهای محلی، منطقه ای و سراسری و در اشکال گوناگون،

- مبارزه برای برسمیت شناختن حق اعتصاب و اعتراض کارگران،

- مبارزه برای جلوگیری از اخراج کارگران،
- مبارزه برای استخدام رسمی و طرد استخدام موقت به مثابه توطئه در برده سازی بیشتر کارگران،
- مبارزه برای پرداخت حقوقهای معوقه و پرداخت به موقع آنها ،
- مبارزه برای بالا بردن مزد حداقل کارگران به ۳ برابر مزد کنونی ، با احتساب تورم سالانه ،
- مبارزه برای ایجاد مسکن، تسهیلات جهت رفت و آمد به محل کار و غذای مجانی برای کلیه کارگران ،
- مبارزه برای ۷ ساعت کار برای مردان و ۶ ساعت برای زنان در روز و ۵ روز کار در هفته ،
- مبارزه برای ساعات کار کمتر در کارهای سخت ، خطرناک و غیر بهداشتی مضر به تن و روان کارگران ،
- مبارزه برای لغو کار شبانه، مگر در مواردی که اجتناب ناپذیر است و لغو اضافه کاری بیش از یک روز کار در ماه و با مزدی کمتر از ۱،۵ برابر مزد و یا تعطیلی معادل ۱،۵ روز عادی کار،
- مبارزه برای تامین امکانات بهداشتی و امنیتی در محیط کار جهت حفظ سلامت کارگران و به حداقل رساندن سوانح کار،
- مبارزه برای استفاده از مرخصی سالانه حداقل یک ماه با پرداخت کامل حقوق، پرداخت به موقع مزدها، پاداشتها و عیدی،
- مبارزه برای تهیه قانون کار توسط کارگران که از جمله شامل خواستههای فوق باشد،
- مبارزه برای شرکت کارگران در کنترل میزان تولید کارخانه ها جهت گرفتن سود ویژه سالانه.
- در تمامی زمینه های فوق حزب ما می کوشد تا ضمن مبارزه برای تحقق آنها، سطح آگاهی طبقاتی کارگران را در مورد ضرورت سرنگونی بورژوازی مذهبی در ایران، برای ساختن سوسیالیسم و کمونیسم، ارتقا دهد. هر زمینه از مبارزه ی کارگری برای حزب ما گامی است که باید با هدف ساختمان سوسیالیسم پیوند یابد. این مسئله اساسی در مورد هر مبارزه ای در هر زمینه ی اجتماعی صادق است.

در جنبش زحمتکشانشان روستا:

- مبارزه علیه تعاونی های دولتی جهت سپردن اداره آنها به کارگران کشاورزی،
- مبارزه برای رهائی کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر از قرض بانکی و شرکت های تعاونی،
- مبارزه برای گرفتن امکانات مالی جهت بهبود شرایط زندگی کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر،
- مبارزه برای تشکیل تعاونی های منطقه ای که در آن کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر در رهبری باشند،
- مبارزه برای خلع ید از بورژوا ملاکان و غاصبین پلانتاژها و سازماندهی آنان در تعاونی های

منطقه ای.

مبارزه در زمینه های فوق و موفقیت در آنها، کار سوسیالیستی کردن کشاورزی را بعد از انقلاب، آسان می سازد.

- در جنبش زنان:

- دفاع از ایجاد تشکل واحد و سراسری زنان جهت مبارزه علیه نظام مردسالاری،
- مبارزه برای برسمیت شناختن حق طلاق توسط زنان،
- مبارزه برای کوتاه کردن دست دین از دخالت در امور زنان،
- مبارزه جهت به رسمیت شناختن ۱۷ اسفند (۸ مارس) به عنوان روز جهانی زن،
- مبارزه علیه پوشش اجباری ، سنگسار و چند همسری و صیغه، مبارزه برای پذیرش حق سرپرستی کودکان برای زنان،
- مزد و حقوق برابر در مقابل کار برابر زنان با مردان،
- مبارزه برای ایجاد اشتغال کامل زنان ،
- مبارزه برای داشتن حق استراحت حداقل ۲ ماه قبل و ۳ ماه بعد از زایمان با پرداخت کامل حقوق،
- مبارزه برای ایجاد شیرخوارگاه در نزدیک محل کار زنان، نگهداری رایگان کودکان در موقع کار زنان و عدم کسر حقوق در زمان شیر دهی،
- مبارزه برای از بین بردن مناسبات متکی بر تن فروشی، آزادی زنان در کنترل بدن خویش، از جمله حق سقط جنین و کنترل تولید مثل،
- دفاع از حق برابر زنان و مردان در عرصه های مختلف اجتماعی و رفع هر گونه تبعیض جنسی،
- مبارزه علیه مردسالاری در جامعه و در خانواده،
- مبارزه برای جرم شناختن هر گونه آزار جنسی و تحقیر و توهین به زنان ، تجاوز ، ضرب و شتم، وادار کردن آنها به تن فروشی و غیره،
- ایجاد خانه های امن برای نگهداری زنانی که مجبور به ترك خانه شده اند،
- مبارزه برای ایجاد امکانات ویژه جهت رشد زنان به خاطر استفاده از امکانات برابر با مردان در جامعه ،
- مبارزه برای حذف محتوای ضد زن در کتابهای آموزشی و نیز در رسانه های تبلیغاتی و ارتباط جمعی.

- در جنبش جوانان:

- مبارزه برای متشکل کردن جوانان در تشکلهای مختلف سیاسی ، ورزشی، هنری، جهت تربیت و رشد سالم آنان،

- مبارزه برای کوتاه کردن دست دین از دخالت در امور جوانان ، نو جوانان و کودکان در خانه و مدرسه و اجتماع،
- آموزش اجباری رایگان برای نوجوانان تا سن ۱۶ سالگی و بهداشت و درمان رایگان تا سن ۲۰ سالگی،
- مبارزه علیه کلیه سنتهای مذهبی و اجتماعی که به جداسازی جنسی می انجامد،
- مبارزه جهت پرداخت کمک مالی به کودکان و نوجوانان خانواده های کم درآمد تا سن ۱۸ سالگی،
- مبارزه برای لغو کار کودکان و نوجوانان تا سن ۱۸ سالگی،
- مبارزه برای لغو ازدواج پسران و دختران قبل از ۱۸ سال تمام و برای انتخاب آزادانه همسر،
- مبارزه برای پرداخت مزد یا حقوق به کودکان ونوجوانان به هنگام آموزشهای عملی در موسسات مختلف،
- مبارزه برای گنجاندن برنامه‌هایی جهت آموزش مسایل جنسی در مدارس.

- در جنبش دفاع از کودکان:

- مبارزه برای جرم شناختن تجاوز جنسی، ضرب و شتم و بی‌حرمتی به کودکان و نوجوانان و جوانان در خانه، مدرسه و اجتماع،
- مبارزه علیه عوامل ضدانسانی به‌وجودآمدن کودکان خیابانی و حفاظت از آنها تا حل مشکلاتشان،
- مبارزه برای بر خورداری کودکان بی سرپرست و بدون خانواده تحت تکفل دولت، از کلیه امکانات آموزشی، بهداشتی، تفریحی به نواحسن.
- ایجاد مهد کودک رایگان برای کودکان خانواده‌های کارگر و زحمت‌کش و بی بضاعت،
- مبارزه با هرگونه تبعیض علیه کودکانی که بدون ازدواج رسمی متولد شده‌باشند.

- در رابطه با ملل تحت ستم و جنبشهای ملی:

- مبارزه برای پذیرش "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا جدائی کامل و تشکیل دولت مستقل خودی،
- مبارزه برای اتحاد داوطلبانه و آزادانه ملل ساکن ایران براساس احترام متقابل،
- مبارزه با هر گونه شووینیسیم ملت حاکم و یا ملل تحت ستم ایران، دفاع و کمک به پرولتاریای ملل تحت ستم در پیشبرد مبارزه طبقاتی در درون این ملتها،
- مبارزه برای لغو هر گونه زبان و یا دین رسمی در ایران،
- مبارزه برای تخصیص بودجه کافی جهت کمک به از بین بردن عقب ماندگیهای ملل غیر فارس در ایران ،
- مبارزه با هرگونه حرکت ارتجاعی ملی همدست با امپریالیسم و دیگر مرتجعین جهان.

- در مورد خواسته‌های دمکراتیک دیگر:

- دفاع از آزادی عقیده، بیان، قلم، اعتصاب، اعتراض و تشکل و منع هر گونه تعقیب افراد بخاطر عقیده و مرام،
- مبارزه برای آزادی بی قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی،
- مبارزه برای منع هر گونه شکنجه جسمی و روانی به هنگام بازداشت افراد،
- مبارزه برای لغو اعدام و قانون قصاص قرون وسطائی،
- مبارزه برای ایجاد شرایط انسانی در زندانها از نظر بهداشت، درمان، کار و احترام به حقوق زندانیان ،
- مبارزه برای انتخاب هیئت منصفه در کلیه دادگاهها توسط مردم و قطع دست حاکمین از دخالت در امور قضائی،
- دفاع از حقوق هم جنس گرایان،
- مبارزه با پدیده رشوه خواری به مثابه جرم سنگین اجتماعی ،
- مبارزه با پدیده قاچاق مواد مخدر و مجازات شدید عاملین اصلی آن و درمان مجانی معتادان،
- مبارزه برای ایجاد کنترل موسسات مختلف اداری، اجتماعی و یا تولیدی توسط کارگران و کارمندان و...
- مبارزه علیه ورود کالاهای قاچاق از خارج که از جمله معیشت و اشتغال کارگران و زحمتکشان را مختل می سازد.

۴- مبارزه با دخالت امپریالیستها در امور داخلی ایران:

- مبارزه جهت براندازی نظام سرمایه داری در ایران ، بدون قطع دست دخالتگر امپریالیستها، ممکن نیست.
- افشای سیاست بورژوازی حاکم و یا در اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی ایران در همکاری با امپریالیستها به عنوان اصلی مهم.
- مبارزه با امپریالیسم و افشای سیاست، برنامه و تاکتیک های آن در وحدت با مرتجعین داخلی جهت نفوذ در کشور ما.

۵- راه انقلاب ایران :

- انقلاب ایران ناشی از وجود رژیمهای سرکوبگر و ضد دمکراتیک که با تکیه به قهر، حاکمیت خود را تامین کرده اند، جز از طریق انقلاب قهرآمیز توده ای امکان پذیر نیست.
- با توجه به این که کارگران و زحمتکشان نیروی عمده انقلاب ایران در مبارزه علیه نظام سرمایه

داری هستند، انقلاب ایران باید اساساً به دست آن‌ها صورت گیرد. این نیروها اساساً در شهرها متمرکزند. به این جهت باید اعتصابات و تظاهرات جداگانه و محلی را در شرایط بحران انقلابی به اعتصابات سراسری و قیام شهری تبدیل کرده و نهایتاً قدرت دولتی را به دست آورد.

- وجود مناطق پیشرفته صنعتی و مناطق عقب مانده و وجود تضادهای ملی، رشد انقلاب در ایران را ناموزون می‌سازد. به این جهت در مناطقی که کارگران و زحمتکشان بتوانند قدرت را به دست آورند، در هم شکستن ماشین دولتی و استقرار حاکمیت انقلابی باید بلافاصله در دستور کار شوراهای کارگران و زحمتکشان آن منطقه قرار گیرد.

۶- ما و انقلاب جهانی :

- از آنجا که انقلاب ایران بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی است، پیروزی نهایی یا شکست سوسیالیسم در ایران در گرو پیش روی یا عقب گرد انقلاب جهانی پرولتاریا می‌باشد.

- به دلیل دخالت مستمر امپریالیسم در امور کشورهای منطقه خاورمیانه و مشخصاً ایران و تجاوز نظامی کنونی به منطقه ، سرنوشت انقلاب در کشورهای خاورمیانه بهم گره خورده است. بدون پشتیبانی و کمک متقابل نیروهای انقلابی و کمونیست در منطقه و جهان ، پیروزی انقلاب در ایران با سختیهای فراوانی رو به رو خواهد شد. از این جهت فعالیت بین المللی باید پا به پای فعالیت انقلابی داخلی به پیش برده شود.

۷- دوستان و دشمنان انقلاب ایران:

بر اساس آن چه که در ۶ نکته بالا آمد:

- کارگران و زحمتکشان که شامل کارگران صنعتی، کشاورزی، خدمات، کارمندان جزء ادارات دولتی و شرکت‌های خصوصی، دهقانان فقیر و خوش نشین، دانش‌جویان و دانش‌آموزان، سربازان و درجه‌داران جزء و بخشی از تحصیل کردگان نظیر استادان دانشگاه، دکتراها، مهندسين، فارغ‌التحصیلان دانش‌گاهی، نویسندگان، روزنامه نگاران و هنرمندان که نفعی در بقای نظام سرمایه‌داری در ایران ندارند، دوستان بالفعل یا بالقوه انقلاب ایرانند.

- تکنوکرات‌ها، قشرهای متوسط خرده بورژوازی ایران جزء نیروهای بینابینی محسوب می‌شوند که نه دل خوشی از حاکمین دارند و نه به دلیل موقعیت اجتماعی‌شان از انقلاب پرولتری حمایت می‌کنند. تلاش پرولتاریا باید معطوف به حفظ این موضع از جانب این نیروهای بینابینی بوده و سیاست هائی باید اتخاذ کند که اینان به سوی ضد انقلاب حاکم رانده نشوند.

- بورژوازی ایران در کلیت‌اش، همراه با سران عشایر و ایلات، بخش عمده‌ای از روحانیون، افسران بالای ارتش، سپاه، بسیج، گروه‌های حزب‌اللهی زیر نظر مافیای مذهبی، سازمان‌های مختلف امنیتی، احزاب مدافع جمهوری اسلامی و قشر بالای خرده بورژوازی ایران که منافع‌شان

در حفظ رژیم می‌باشد، از دشمنان انقلاب پرولتاریائی ایران هستند.

- در برخورد به دشمنان انقلاب ایران سیاست ما باید متحد کردن اکثریت، بی‌طرف نگه داشتن نیروهای بینابینی و سرکوب ضد انقلاب و در درجه اول نیروهای سرسخت آن باشد. در این ارتباط پیدا کردن حلقهء ضعیف نیروهای ارتجاعی و حمله به آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که باید در زمان مناسب مورد شناسائی و برنامه ریزی مشخص قرار گیرد.

* * *